

المرزوق نفس بدست بزرگ بر سر می خنق بودی و دانستی
که آن رسول پنهان موت است البته قبل نزول وی بعد از سبأ
مهرمان از سبأ در ضیافت اورا مادی نمودی تا بعد نزول او
ملافات بر وجه عظمت شرم و میت در دست ^{خلق} بودی که آن
اصدا بر وی نزول آن پنهان مخرج کرد و او را بکشتن تقاربت بکشت
موانی از افعال یکیش ^{شیر} شمشیر بر تیر تیر بر سریت قابل
فعل عیاد عبارت است از اعراض عما سوا الله تعالى که بدون آن بجا
از شرک خفی صورت لو کنت اعلم انی ما اقره
لکم من سئل بالی منه بالکم
عزمت بقیة الماء المشاة الفوقانیة الاولى وضم الماء الثانیة
من اللکتمان بهار ^{الکتم} اللکتم نفع الکافر الماء المشاة الفوقانیة
ما نیت غیر نکاح ^{نکاح} نذر و کرمه و نیت و کرمه و کرمه

امری است سخاوتی آن انبوه و غمرازان سیاه بمقدار دانه فلفل
و یا است و تحقیق نیست که آن بر کس نیل است و نه بد که مراد مطلق
خضاب بود از دنیا یا است یا از دنیا یا از غیر آن اگر مراد معلوم بود
بدستیا من حرمت و عظمت پیری نگاه داشت تا نخواهم توانست
و پوشیدم سری اظهار شد مرا از وی خضاب تا شکست
چون من از رسید پیری از بسکه جسمی که در مرا و با سینه
در مکر مرا در سوا من جسم خویش میخواست تا زدم بخاک
فرود مرا اگر بدانستم که بچشم و توقیر پیری نخواهم در آ
و بمقتضای آن کار بدستیا نخواهم شد سری را که از وی
بر من ظاهر شد پیش از ظهور بر لایم به خضاب پوشیدم و آن
سپردی مویت تا او را دست آویز مرا - من نکرد و لکن حکم
و تعلق قلب بمطالع صور که مشرب بجهای نفوس است اعلی در

در خاتمان فکر و تدبیرین انداخت و غلبه این مرابا خفای آن
نکته داشت حال چه بود که تدبیر کارانه دست راست و چپش بدین
رسمی از بدیه این تعلق بجایست خواجه میرزا شیخا بن میرزا
مثنیٰ بی بی جراح در غایتها کما یسیر
جراح الخیل بالبحر الطامع بیدار و کما مهاره بازوون
از بنی کمانی الباع الفواشیع الغین المعجول کما یسیر الخیل
جناس سبب اللحم بضم اللام والجنم مع لجام بکسر اللام مع لجام
تست فیرا و نمر و متعدد بیری من در بازو اشتر غلبه و کششی
از کراچی فیرا و نمر و متعدد بیری من در بازو اشتر غلبه و کششی
سبب سبب راجع محاسن چونکه در غایت نفوس شیخا برون استغناء
بسی در معنای و امانه خواستن از وی و منع نفس از شهوات
ندامت استغفار و مطا قول بکمال ریاضت نشأ منصوریت

فقد ابرین بیت استفاده میکند و میگوید که بی استیذان نمی توانی نه
نوعی طراعی را بر سر راه راست باز دارد و او را از سر کشی باز داشته اند
و مفاد کرد اند چنانچه سبب کشش را به کام راعم میکند و بر سر راه راست
بی انداز اند که نفس را در ده غایت کشش است و مراقب و قید
آن نیست که او را از طراعی باز دارد و بر سر راه راست اندام و نهانی
میخواهم که میرا روی و بر و او را از سر کشی باز دارد و کشید
بدم تا فانی را بگریه و او در سنی است یا علی را در سنی است یا علی را در سنی
فرستادم به مصطفی ازین سید را و در ایات آمده از نعتی است
منی بنفرا به فلا فترم بالمعاصی کسر من و فها
ان الطعام یقوی منقصة النعم لا ترم نفع
المهد من البروم بالفتح علی کون المعاصی جمعت تاخرانی الکسر
الکاف کون السین المهد شکستن البشوة بفتح الشین المعجم

المزاج خواهرش انهم بفتح النون و الميم و الميم و الميم و الميم
اگر انقياد نفس بطن و سر طریقت با ذرات و اینها و حق سبحانه
شکستن خواست نفس را بدست نیک نفس حق معصیت است
و طعام قوی بگوید از هر صحر و بسیار خوار را از سر
نفس سر استغناء بسوخته های کرد و طریقت عیب علاج دفع آن
چنین العافیه رود که اگر میخواهی که نفس تو از سرشی باز کرد و او را
شکستن و فروتنی حاصل شود و قصد شکستن خواست و از سر
وی از تغذیه معاصی کن از آن که معصیت غذای مرغواست
و از غذای مرغواست شدادی پذیرد و صحر و مکر بسیار خوار را
اگر شکسته باشند و تو خیال کرده که اگر نفس را بدست می رسانی
او سینه خود و خود از معصیت باز ایستد این خیال تو سخت نایاب و
تو مخدوم امام است از آنکه طغیان و فحور نفس استغناء ذات تو میکند

و از برای این که در وقت شیر خوردن باز داشتن او است
از نو و کوسن از رفتن بمقتضای خواستش او و در ساختن با وی
و لذت کمال طفل از آن تغذیه شست علی
حسب الرضاع و آن تغذیه یقطعه یقطعه نمودن مال
جیره بحال خود گذاشتن شب بفتح الشین المعجونه شد بدلیل
من شیر با جوشان الرضاع یکسره و المعجونه و فتهامیه یکدک
بستانان الغطام یکسره باز داشتن طفل شیر خوار و آن غطام
باز دادن می از آن شیر مثل طفل شیر خواره است که اگر او را
او که ادی و از خوردن شیر باز ندادی جوانی در حال تنگی حیرت
بشیر خوار که و اگر او را از آن باز داری باز ایستاد
نمودن ممکن نیست که آنرا و ادی معجونه داده شود که در هر گاه
عصا بجز آنکه خود سیر دیده باز کرد و بگذارد صاحب طفل شیر خوار

خواه دارد تا که او از شیر خوارگی باز نماند و با آنکه در دنیا
کلام شعار است باینکه هر کس در طفل تربیت پذیرفته شود
فطرت اصلی خود استوار تر است و عادات ابدیه دارد و صلاح
حال او هر چند که بتقدیر قاده مختار است مگر یکسب و خلقت یکسان
لذا عمر که به دوام میگردد بنوعی معاف شود که بارداشتن از آن
مغذیه است فاکتورهای صوابها و حاد زایل نویسه
إِنَّ الْمَوْتَى مَا تَقُولُ يَصْمُ أَوْ يَصْمُ الصُّرُوفُ كَرْدَانِ
الحذر بریز کردن التولیت کسی را بر جنبی حاکم ساقط التولیت
حاکم شدن بصم نعم ایام المنة التمنایه سکون الصاد المهد
فشن صید را بر جای او بصم نفع ایام المنة التمنایه و العار
امید من الوصم عینک کردن جزیر را اگر اصلاح نفع منجوعی پس
گردان از وی بوی او را و بر سر از نیکه عالم سازی بوی را بر وی

برستید و بی غش هر کس بد عالم نشد می ماند و ریا غش پاک نیست
و لا تخفون منکم و من درین راه نماند بود و غش بر سر بد خواه
نیز کفر و من درین راه داشتن و بی از مال و غش است
متصور است از آنکه مرغوب است غش را اگر غش را بپایند و کرم خود
مکلف است و اگر از جمله صغایر و کبریا باشد در محبت و اندازند
همچو عوای از هر صغیر نفس در و بی از عالم محبت نفس کرم
بت بر بسته می باشد که بد عوای قدسی کشر کرم و خود بی از
جوهری کرم و نفس اندر برست و نفس کرم درین عالم نشین من
بمان کرم سکونت درین و کرم صغایر و کرمی الا اعمال کرم
و ان هی است خلت الموعی فلا تشم اطراعه کرم
حدیر حشر و مراد از اعمال اعمال خیر است از خیر و اوله از امت باین
المهد من السوم جبرین در جامع است خلت بقاء التانیث من الاستحلاء

[illegible]

بجز این که حشمت کذاه لایزاله
من حیث که میزدن اوقات المشتم فی الدائم لم یخیر
معنی بسیار با حسن تمام التمانیت من تجسین راست و نیک
المرفع المیم و الدایه السنن المثلثه السین الملهو تشید المیم
نظر الدسم بفتح الدال و السین الملهوین صریح و السین طعام
حرب بسیار با راست و من خست نفس لذی را
مرد متاض حال آنکه آن لذت شده اوست بختیکه و می معلوم
بدستیده این همیست در و غن با طعام حرب بختیکه و می معلوم
با عمل خیر و عباد مشغول سازی از بدی و سبب حذر باشی تا ترغیر
نماید باطل را و در لباس حق ظاهر است از آنکه بسیار خیر و بظاہر
نمایند لکن در حقیقت مثل زهر قاتل اند مخلوط بطعام حرب و لذت
که تا و شرف و نوبت بجلالت میرسد دل مده با اینچنین مکاره

نکاره بود از مکر ششباری چهارده خویشتن در بجهه آرای
کند بعد از آن در ملوی عنایتی کند آورد نان و مکر پیشتر
ان در بد باشد ملک در پیش تو ندانم با تو را بی پیش نیست
پیش تو سر کرد از پیش نیست و با خشن ^{بسیار} آید
پیش جوع و من شمع و درت بخصصه
ششباری ^{بسیار} التخم الحشید سرید الدسار بقم
الدال الملهه جمع در مکر و حیدر بنان الجوع بضم الحیم شکله
التخم الشربین المعروفه الباه الموده شیرین رب البریه
اصلا معنی تغذیه است کن و استعمال شایع بمعنی کنز آید لمخصه
بضم المهمین سکون الحاء المعجمه و فتح النوا الملهه کرشمه بفتح
التخم بضم الناء الملهه الفوقانیه و فتح الحاء المعجمه جمع شرب
و منی و فرس معذ کرده و بر سر از مکر می بنای نفس ناشی

امد از کمر سینه و از سیر بسا کر سینه سخت که بدتر است
از شد سیری و در کمر سینه و سیری اعتدال محوط باید داشت
و فراط از مکاید نفس شوم است مذموم باید انگاشت و اگر جوار سینه
شود و خوا غفلت قر و قدس در طایمانی مشغول گشت
بدتر از آن است چه از آن قتل و غارت و ناسب و اعتراض بر قضا و قدر
و بشرد و کی و خیالات فارسی که متعصب کفر و الحی و شوند بطور میر عداوه
آن مفاسد کمر سینه متعدی بغیر اند بخلاف سیر که متعدی غیر
نیستند و کم با غفای حال میگویند و را غیبند و هر نفس میگویند
و کمر متافض و دوسیت دارد که خلق بهر حال او اطلاع یا بند و او را زان
دانند و آن ربائی است شویش و شر خفی که لا یخفی لکن این حکم در حق
عوام مومنین است بخلاف خواصی که نفایشان به مذهب تهذیب است
شریعت و طریقت شده و قوت روحی شان قائم مقام قوت کرده

گردد که سر سینه را دست میدارند و از سینه منع میفرمایند از آنکه
غاسک که سر سینه که مذکور شد نذارند تا دفعه بعد و غاسک
سینه را دفع کردن نمیتوانند چنانچه بنوعی میفرمودند ^{طعام} است
خوبتر من تا قبول حق می چون قبول حق می بر همه خلق باز
حق و سیر این است که سر سینه غذای روح و موجب نفع است
همچنانکه از سیر غیر مطهره بدین میشود و قوتی بخشد
و استغفر الله مع من عین قدامت
من المحاکیرم والزم حمة الندم استغفر
روان حق و رختن چیزی از طرفی بجهت تمام الاستلاء و شرف
المحاکیرم جمع محرم معنی حرام نامشروع الحقیقه بدلیل الحاکم و تکلیف
و بر منکر کردن الندم بفتح النون والدال الملهیه شبیهانی
و روان کن اشکال از چشمیکه بنحقیق میرسد از نظرهای حرام و لازم

ترکاید داشتن ریش یا سحر آتیا یا ز معاد و دشمنی
ریش که از نجاست نظری حرام نباشد بجهت تمام و کمال باید
توبه و عذر است بر آن باید گذاشت تا آید از افتادن نجاست
مانع شود و فایده نسبت محرم بسوی چشم این است که نظر از
توبه ابتدای آن است بر معاصی و بسبب چشم از معصیه کثیر بارید
چنانچه عالم از خدعه رضایه میگذرد و مورد در عالم صلا^{علیه}
و سلم به نظر تیر و زهر آلوده است سبب خوف است بجا باز داشت
آنرا از محرم یا حد و است ایمان و مخالف النفس و الشیطان
و اعصیها و انهما محضات النصر فاک
ولا تقطع منها خصما ولا حکما فانك
تقرب کد الخصم و الحکم المیافه
باید که خلاف کردن شیطان بر وزن فعلان است و خود از

شیطانی ملائکه یا فرشتگان یا برادران فیضان در صورتیکه مشتاقان
همچنین دوست دارند و الاطرافشان برادران برادران برادران برادران
المیوه کو الیها المجد و من المجد و من المجد و من المجد و من المجد
نزد اینها صحت و علم و منافع و کسب و نفع و کسب و نفع و کسب و نفع
ثم نفوس شیطان او برادران اینها و کسب و نفع و کسب و نفع و کسب و نفع
فما یکنند ترا دروغ گویند و اینها را و فرزان برادران برادران
خشم و حکمی را از آنکه تو نیستی کسی مگر و فرزان خشم و حکم را از آنکه
نفوس شیطان اگر بالا شتر است و در اضلال اینها میگویند و کار
بدون اعانت و کبری راست نمی آید لیکن نفوس شر که غالب است
از آنکه شیطان آنچه میکند بواسطه او میکنند و کسیکه نفوس او مخدش است
بقصد بیست و هفت و طریقت شیطان او را فرزان نمیتواند و اضلال
این برادران برادران است و اولی که شخصی قصد سلوک طریقی نماید

عداوت و دشمنی که جمعی ایشان است پیش می آیند و او را از افتادن
او امر و نوای الهی و کسب عبادات باز میدارند و نمیکند از بندگی
راه بمنزل مقصود بر و این کار ایشان برای جامل مبتدی است که او را
مقاومت مخالفت ندارد و بیم اینکه خود را بطریق مستقیم
مکنند و عداوت بطن میدارند و با موری که بظاهر در حمایت
و بیاطن در حمایت قبح باشند مأمور نشاء و چون کس بر خوبی ظاهر
آن نظر نموده و از غضب باطن نشاء آگاه نگشته بدان کار بندگی شود
آخر در دام بلا و ورطه مملکت می افتد چنانچه اگر شخصی از اهل علم
گوشه نشینی اختیار کند و از صحبت اغیاء اهل حکومت اجتناب ورزد
نفس شیطان بر وی حسد برده و در دلش می اندازد که بگفته فرستاد
تو نزد اهل حکومت و دلالت تو بر خیر حاجت و اعا جری میشود
درین امر عظیم است پس آن شخص را کار و اخلاق بگفته فرستاد

فرستادند و نوشتن بسوی اهل حکومت مقرر کرد و
مقرر برین گذشت باز بسوی القاب شد که در صورت قیامت فرق
بسیار است هر سفارش غایبانه چندان فایده و ثمر نیست اگر
رفت با المشافعه شود اشترک تمام خواهد بخشید هر قدر که درین راه
مخاطره خواهد شد امیران در دیوان عمل و مثبت خواهد کرد و بدین
شخص آمد و رفت بسوی اهل دیوان برای جتار و ای غلط شروع میکند
و از اثر صحبتشان که در وقت سلطنت حکم نه بر قاتل دارد میل و محبت دنیا
در دلش پیدا میشود و باز در دلش می اندازند که اگر مردی سفارش
نمی کند حکام بلا نظر اخذ مال کند و آنکه بعد از حاجت مرام او را بطریق
جنسی و دیگر فتن آن جان نیزت پس آن مرد این مال را حلال دانسته از خلق
بیکدیگر چون تدبیرین گذشت و قسوت در دل او از مصاحبت
این دیوان جمع مال پیدا شد بحرام می رسد دلالت میکند بر این که حرام

خواری میشود و بسبب کثرت اشتغال و نبوی و هجوم غلاب و کامل ملام
جست عبادت و حضور قلب داشت بر او میرو و در کمال غایت است
میافند یوم اینکه چون شخصی در عبادتی مشغول میشود و از آن باز آمدن
نمیتواند در خاطرش اندازد که ازین عبادت عبادت و بگوید در حق تو مفید
تر است یا آن مشغول یا بدست و مقصود ایشان ازین اغواست که او را
از مرتبه که دارد از آن فرو تر کنند و از عبادت فاصله یافند و از دنیا
مشغول است از قطب العالم شیخ نجم الدین کبری قدس سره که چون او حکم
شیخ خود در عهدی که شدت در خاطرش رسید و مرد فاضل و مریض
هست و در حق تو بهتر است که تعلیم یابد و بدین کنی و شیخ مصطفی
ترویج می دهد که نفع متعدی باغیر بهتر است از نفع ذات خود و شیخ ایشان
ازین خطره آگاه گشته بدو رجوع رسانید فرمود که ای فرزندان خطره را
نبیند و شیطان تو میخواهد که ترا از مراتب عبادت باز دارند این خطره را

را از دل برد کن و بکار خود مشغول باش که به حصول آن تسبیح
و من بوجه حسن حاصل شود پس باطل تمام شد پس تسبیح
از حال عالم نیست که با اینان اندام خود را به هر طریق
از بنا زد و هر مصیبتی اندازند یا هر دو باطل و دست و دل
بامری میکنند که حالتش غیر از حالتش است یا یکی و دلالت بامری می نماید
و عداوت خود را با طهارت می آرد و دیگری در برده دوستی اخلاص
می نماید و خود را در صورت محاکم ظاهر می آید پس در چنین
که اگر این هر دو طریق بود خود که عداوت می کشد پیش آید
پیش از مقهور کردن و اگر خود را بطریق دوستی و نصیحت
ظاهر کنند باین حد نه از دام خلاصت اندازند یا مرتبه که در این
فرود تر کشند تا فرما آنرا که این را دروغ گویند از مادی تو از دست برد
تا طعنه طریقی آید و اگر یکی بطور خصم و دیگری بصورت حکم نمودار شود و

اعوان و نو شغل است هیچ یکی از اینها ممکن از انکه تکرار و فریب
این خصم و عاقل و جاسوس معلوم است برین تحقیق تکرار و مضمون بهترین
لازم نمی آید و صحت عطف تکرار غمی باید استغفار الله من
قَوْلٍ بِمَا عَمِلَ لَقَدْ نَسَبْتُ بِهِ نَسْلًا لِّذِي
عَقْبِهِ استغفار طلب از دشمنان انسان بفتح النون و سکون
السين المجهول و زینت و الصالح العظم بضم العين المجهول و سکون
و ضمها بفتح الراء و زینت و امر و نسل از خدا میجویم از کفار یکدیگر متعارف
مردمان نباشد تحقیق آن کفار چه کردار همچنان است که نسبت کرده با
فرزندان السوی زن نازا نیده اند چونکه با عظم قدس سره
بعد استغفار با الهام غیبی طریق دفع شر و نفوس شیطان یا فرموده
این بسیار خود متعرون بعمل نیافته لهذا با استغفار که از اعظم طرق
اصطلاح حال سالک است میگرد و میگردانید که عمره موفقت انوار و تائید

است در دل سماع افاده و فائز نسبت به دل و جفا به فرقه است
به نسبت وزن و حصول غرض و حسن و قبح به نسبت که در آن حال
باشد و در صورتیکه وزن بدل شود و تغییر می یابد همچنانکه وزن
عقیده انبیا از اولاده نیست و در آن امر از ترس و در غرض
ازین صحبت کان فقط قوا است و پس ازین بدان ماند که از عقل و فهم
نسبت فرزند کردن با عظیم آمدن لک لکیر لکیر ما انتم
به و ما استقامت فما قولي لک استقام
الام فرمودن لکیر نگوئی الا تیمار فرمان بدون الاستقامت
و در زدن در کار می فرمودم تر کار نیک لیکن من و فائز در کار می
بدان کار و زنه ثبات و زیدیم بان پس سودمند و دقتار من
که استقام حاصل کن اما این نصیحت من اقتضای عقل و ادق است
بنی حار و قیری است به بنال ازین جهت که نصیحت شایع غیر عقل

و وبال است صبرانی در محکم جزا از نون ماکت روایت میکنم که گفت
عرض کردم بار بواله امر بالمعروف و نهی از المنکر حکم تا بدان علل نسویم
امروز می کنید اگر چه بدان علل نباشد بلکه ازین جهت است که ابد و عفت
اصلاح حال خود مقدم است بر بهر حال دیگری تا در وعید ایمان و حسن
الناس بالبر و تقوی و انفسا کم نه در ایم و نصیحت و در دیگری
تا شریک باشد از آن سبیل تخصیص بعد تعلیم میگوید و لا تنو و
قبل الموت نافعلة و کم اصل سوی فخری و کم
اصم التزو و نوشته راه بر داشتن النافله من الغفل بكون النفا
عیاد تنیده بر نیان آن ثواب مترتب گردد و از شرک موافق نشود
و ندر فتم نوشته راه آخرت پیش از نزول موت از جنس علل است
زایده و نکذا ردیم هیچ بخاری نداشتیم هیچ روزه سوی فخری
تخصیص میگوید که زادی از نوافل که موجب بطلان و باعث ورود فیوض

فیوض انشا علی با شنبه پیش از حلول اهل بیرون طریقه حضرت بهیا
نساعت و از سر بی عفا محبت خیر رسیدیم و گفتار مردم سرغازو
که و بیهوده و چون کسین مکرده کلمات غریب و عجیب بعضی
شبهات و احوالیت صحیح واقع شده اند و ادای این تابع ادای
نمازی غیر حضرت لهذا از تنصیف تاظم قدس سره بلفظ فرستاد
آن لازم نمی آید بلکه متباد را از ذکر مشوع ایشان تابع مشوع است
چنانچه ارباب الامر متباد در همین است که با اتباع آمده باشد خود که در
زین محافل عزم سفر زاد را می کن بهیا ای پس توشه راه تواند
حافله صوم نقل است و نماز نافله چند کن تا سوی او راحت دهند
منزل او و ادای او خواست دهند که نشد در اهل قریه های تو
وای توای وای توای وای توای تو ظلمت ست من
اَحْيِي الظَّلَامَ اِلَى اِنْ شَتَلْتُ قَدْ مَاهُ

المضرة من وسع ظلمت تاء المتكلم من الظلم ستم كرون
السنه بضم السين المهملة ونسقية النون على است كرموا طبت
فرموده بابر در عالم صلی الله علیه وسلم بدان عمل و تکرار از اید از
یک دو بار نکرده بیا عملی که بدگیری فرموده یا خود نکرده یا از دیگری
دیده سکوت ورزیده الما حیازنده کرون الظلام بفتح الظاء المعجمة
تاریکی و مراد از آن مطلق نه نسبت اشتک تاء التانیث من الشکایة
کله کرون و نالیده و میفرشدن الضرب بضم الضاء المعجمة و تشدید الراء
المهملة نکرده و روم بفتح الواو و الراء المهملة اما کس به بگوید مردم به
سنت سنی که بیکه زنده ساختن باب یکم برض شد و دو قدم
مبارکش بجهت کرنزی از ورم احاطه فوت کردم حقوق سنت و تکرار
نمودم اقتدای عبادت شخصی که در بیداری نشو و قیام در نماز
تا غایتی سعی کردی که هر دو با مبارکش کرنزی از ورم رخصتیده

بناخچه رحمت مجید است از ام المومنین عایشه که گفت سرور عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود تا بگوید که سرور دنیا و آخرت من
است عرض کردم که یا رسول الله بفرموده تو بفرماید و بفرماید
تا از خلق برگزیده و زودتر از همه و مانده تو بخشاید و جوابت که ای
بنی آدم ای کبریا ادا می شکر این نعمت کنم و مرا از تو شکر اولی است
از آنکه دی صلی الله علیه و سلم معصوم از صدمه و دست مرا از شکنجه
عروض است که ایقان اشتک فلان ای مرض این است که این قوم غیاط
آفرانی آورد و از آن شکایت که بناخچه بعضی را حین بدین نوع منظم
اعتراف کردند و شد من سغب احشاء و طوی
تحت الحجارة کسحا متفک الادم الشبن
السغب نفع ابن المله و الغبن المعجم کسک الاحشاء جمع شکر الحاء
المهله و ده هم طوی من الطی نور دیدن الکشف بفتح الکاف سکون

الشیخ المعتمد انکرتا استخوان چهل و شش فرسخ و پنجاه و سه کسره و المئات
المشاة الفوقانیة و فیه المراء المحدثین و من یفحش کما فی العلم الاموم
یفتح البقرة و الدال المجدد یستخرج و ینیز یزید و کرم بر طریقه انوار کسکه
محکم یستخرج سنک اندرون شکم و می خورد و ید و سیرنگ تعجیلی که باز
و غمت پرورده یست آن را که کلاه ندام طریق مجاهد و در عالم
صلی الله علیه وسلم را واقف دانگرم بوی که از غایه کرسنک شکم شکم
نازک است سرورده ناز و غمت می بست تا کرسنک منقرض شود و از غایت
باز نماید چنانچه در صحیح بخاری از جابر ضروریست که گفت روزی خف خف
سنک عایل آمد که با ضعیف بدن و شد کرسنک از شکم آن عایل خف
از سر علیه الصلوة و السلام خبر در جانت که از غایه کرسنک شکم شکم
بسته بود و یک صمد از تبر آن شکم عایل باره باره خفت و کرسنک
شارع بخاری میگوید که حکمت ظاهر در بستن شکم بر شکم آن بود

وقت تمام است از آن بکن کرد و ضعیف و بیاد شده اند و
شکسته و خسته و در این فقره و فاقه و فقره علی علیه السلام از این
راه طریقی او غریب و دیگر است چنانکه میگوید و سرودن کلمات
الشَّمُّ مِنْ ذَهَبٍ عَنْ نَفْسٍ فَارَهَا بِنَا
شَمُّ المراد در خواست شَمُّ شین المجریه و نشد المیم
بمع شَمُّ بن شَمُّ شین المجریه و المیم و المیم و المیم
در خواست بخود ندکوه دای میزند در حالتیکه بودند از طلا از جهت نوسان
شخصی یا نمودن آن کوه را میزند چنانچه خود را که مقدار است میزند
و کذا شَمُّ طریقی آنکه کوه دای میزند خود را حکم قادر بخوار
چون وی بصورت طلا نمود اگر ندید تا منظور نظر کیمیا اثر او شوند و در هر یک
خواهد بر آن ته فرمایند و از طلا علوی چنانچه داشت آنرا قبول
نمود بلکه شَمُّ عقارت نکیر است از یک میزند چنانچه داشت آنرا

برگاه هم نشاندگانست چنانچه در جامع شریفی از پانی امام باعلی است
گفت فرمود رسول خدا علیه السلام هرگز کس در بر من پیروز نگردد
گوید باطل و غلط و نقره گفتند خداوند امر حاجت آن نیست منجمی که یکروز
شکم دیگر روز گرسنه باشم روزیکه شکم سیرم ادای شکر تو کنم ^{آن}
روز که گرسنه باشم تضرع نمایم بگو تو زیاده کنم عبادت را و شای
حدیثی دیگر که در شروع زندگوست نظم آورده است جبرئیل امیر کرای خضر
ترام حق تعالی تو میگوید سلام بعد از آن میگوید ای سلطان دین وی
وجود رحمت للعالمین که تو خواص از این عیش و طرب کوه بار را تو کردی ^{جبرئیل}
چون بمیرد اقصای سر بود و سینه او مطلق انوار بود گفت این دنیا
مقدار این آمال دنیا کی سر او را من است دارد دنیا خانه بی خانان
مال آن سیر بی ایگان جبرئیل بن خضران آفرین گفت ای مقام
ختم المرسلین هر که شد در راه حق ثابت قدم هست دنیا بشین ^{جبرئیل}

جمله را عدم و اکتدات زنده و فضا و غیره
ان الضميمة لا تعد عمل المصنف وكيف
تدعو الى الدنيا ضرورة من لولا له خروج
الدنيا من العدم اكدت بقوله فانيت من التاكيد
فرون الزم بضم الزاء المعجمة عراض كبرون انعام و يوحى وكذا ان
ان ابطوع و غبت الضرورة بفتح الضاد المعجمة و ضم الزاء المعجمة
حاجت العظم كبر العن و فتح الضاد المعجمة جمع عصمت تكلم استثن
از مصيبت تدعو من الدعوة خواندن الدنيا بضم الدال المعجمة من الغناء
بمعنى هست يا ابن الدنو بمعنى نزدیکی ازانك به نسبت آخرت قریب است
بسو ان الخرج مبرون آمدن چه استوار کرد شد احتیاج
ان انك تترك رغبت او اری و بیا بدرستیکه شد حاجت عاجزی آید
عصمتها اعلی و چگونه داعی کرد بسو و نیاست حاجت کما اراد یوحی

نبرستی دنیا از کرم عدم هست و بودای اصل چند که مقتضای او ازم
بشیر احتیاج بسوی دنیا داشت تا خود را بخوار بدارد آستانه
نظر مبارکش جلوه میداد تا او را فرمود لکن معذای که مقصوم
المی بود حاجت بروی غلبه دون نتوانست تا بسوی دنیای دون
راغب شود بلکه فرمود که حاجت زیادت پذیرفتنی غنی او
دنیا زیاده تر است و جلوه حاجت او را مضطر ساخته طمع دنیا
زنی از آنکه دنیا و مافیها در ایجا و خود محتاج است بسوی وجود
او پس احتیاج او بسوی آن امکانی ندارد چنانچه طبعی حدیث میفرماید
لما فارسی رضی نقل میکند که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و سلم
حق سبحانم یزیدای محمد اگر نمی بودی خلق میکردم دنیا را و علا
سیورم که خدا رخصا یصل حضرت صلی الله علیه و سلم که آدم
و جمیع مخلوقات پیدا کرده شدند برای او زود از خاستن

شد متواتر تا آنکه اصحمت او حق بود و باز اگر فیه الزام باشد
نبات کی بود او را بدینا لطافت پیر سر صفاتی است که در
ناظم قدس مذکور که در زمینا لکیت ملحق است به هر شیء
گروه اند بخواجه شبنم بدست که گفت که من از بن بستم را حد
بن عبد العزیز است که دنیا بد رجوع آورده و او را بن را قبول نکرد
چونکه رسول خدا علیه السلام مالک است بنوده و آنچه در دست
داشت از جنس و اشیاء بود که هر اهل آن معروفی و معروفی را
گفتن نمی شد و اگر میشد از آنکه لکیت و قدرت ازین چه
زاید تواند بود که حق جل مجد مخیر این سموات و ارض است و هر چه
درد و او بآن اصلا ملحق نشود و لهذا سیوطی در حدیث
قداد اسماء بنوری لفظ زام آورده محمد بن سید الکوفی
و الثقلین و الفریقین من عرب و من عجم

در بخاون تعلیم باعتبار تقطیع در مصرعه ثانی محسوبست بخاون
از جمله شما خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم یا خود از جمیع
بمنه بسیار ستودن که ابلغ نیست از حمد و روز تولد مبارکش حمد و
عبد المطلب موسوم باین اسم طاعت و چون یکی از قوم برسد که این
فرزند از چند را بر اسمی بدین اسم گزینی که در بدران تو گشتی
نام نداشته و بر جوی فرمود که نامیدن بدین نام بامید نیکه شود و شود
بنیان کاخ اناام مقام تو محمود نامت محمد بدین مقامی و نامی
و ادو السید السین اهل و کالیه المنة التی نایه المنة در
الکون بفتح الکاف بودن و مراد از کونین دنیا و آخرت است
بفتح التاء المندزة و العاقبت و اولی الغریب کرده العرب بضم الاء
و سکون التانی و ففتحین یک معنی آمده و همچنین لفظ عجم را نیز عجم و
اعراب ضبط کرده اند اما در بخا بلری محافظت و زن لفظ عرب را بضم

بضم و ا و سکون نانی و لفظ عجم را بفتح تین یا بیضا اندازند و بضم
تین صفت او چنین و بنان شکوشتند نام پاکست محمد است
و وجه او در آن زمان در محضر و و کوه است از عرب
عجم در سابق ناظم علیه الرحمه بعضی احوال در عالم علیه
الصلوة والسلام بطریق اجماع بدون تصریح که آن شریف و یابا فرمود
تا سامع شوقی و انجذابی پیدا شود و طالب تصریح نام کرد
الحال بگوید که نام مبارک آن موصوف کرامی صفا و حمد و حمد کاف
محمد است صلی الله علیه و سلم در آن دعا و آخرت و سال از سنو
و در هر دو فرقی از عرب عجم این تخصیص بعد تقیم است که فائده
نویسید یا غرض از تخصیص اول رد قول قوی است که قائل
نبوت صلی الله علیه و سلم بآن باشد از این تخصیص نادر و دعوات است
به پیش از مخصوص بود اندکی شریف آدم و نور و شنی و عالم

نو گشت بخاکه در خیل تو ثبت گشت برین غار کعبه
نیت بنیثا الامر الفاعل لا احد
فوقول لا مند ولا فغم البنی یا اخوذت انی بنی
الانبا و خبر دادن یا از نبوت بمعنی علوی نیست و در اصطلاح نمی آید
مبعوث کنند و راقی شجاری تبلیغ احکام سببی خلق عام است که تابع
شریعت باشد و یا شریعت جدید آرد و رسول نزد بعضی مادی است
و الهی تجد شریعت در آن شرط کرده اند و نبوت متضمن شرف و کرامت
باعتبار تقرب نگاه قادر مطلق و تصرف خلق حق و مرتبه ولایت
افضل است از مرتبه نبوت و از اینکه مطلق ولایت بر مرتبه نبوت
فضیلت دارد و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم باقی
طریق آخر و تبلیغ احکام است که وجه بر دو ختم شد اما که تا در سوء
و کفر ندارد و باعتبار طرفین خود که ولایت است اختیام پذیر نیست

نست و متجاوز است بیوی اولیای است می تا قیام قیامت
عاش که گشتی مناعت است بیوی فرستاده باد و حکایتی
تا بقیت سل هرگز کسی نیست محضوره یافت آنچه در هیچ
نمیداند از اگر است تا او روی این یافت الله فرایند کارهای
انای از دارند از افعال بد لا یرفع صغیر و این الموحده و تشدید
امید است که تر نیی ابر عباد آموخته و نای قیام و شیئا
نست و حکایت است که تر از وی در گفتار فی و انبات و غیر
القدر ما امر کنه است بطا المی و باز دارند این است از قیام
و نای ما حکا می که آمدن نسخ بشریعت و یک نوازند بسبب اکلان و تمام
نعت این است که هر کسی است که تر از وی در گفتار و فعل
افعال است نه زمان و می و نه بعد از وی بخلاف انبیاست که
اکبر در امر و نمی و قبول افعال است است که بودند کن چونکه

انما سبب برتبعش نمی یکم لهذا صفت اسم فضیل علی الاطلاق
در حق شانستقیم نیست و این فضیل منعم است و ذات شریف غایت
عالیه علم العلوه والسلام صفت و بزرگوار و جلوس این قدر بخدا
خدا بزرگتر است قصه مختصر صاحب الحبيب الذي تسبح شفا
لكل حول من الاحوال مقتسم الحبيب المعنى المحبوب
درشته شد و هر یکی را بنیاد مخصوص است بفضیل آدم صغی الله و فرج
نخی الله و بر امیر خلیل و نبی ماصی الله علیه السلام بحسب اختصاص دارد و فرق
و خلیل این است که خلیل هر یکند برای رفاقت میکند و حبیب که
خوب است آن میکند که در آن رفاقت باشد چنانکه در حدیث قدسی و است
در ای محمد تمام خلق طالب رضای من اند و مطلوب من رفاقت قال الله
تعالی و لست بمطیعك مرثاک فتدعی است
چون من بجا نماند ایشانند آن تو و تو را آن همه خوشنودی هست

جست خدای بخشنده خوشنود و مکرر بخشنده این بود و شریعت معصوم و ائمه
الوقایده سکون از راه هدایت و فتح الهی من الله علیه و قد استوفی
بفتح الشیخ المعجود و خواستند بنویسند که این شریعت معصوم و ائمه
انصحتهم کلهم و ائمه من الایمان و ائمه من الایمان و ائمه من الایمان
و شریعت در این یکبار که در او آن موجود است که این یکبار که
بود برای هر امر و نه آنکه در دنیا است که اندازنده است معصوم
در بالای شدید و ائمه معصوم من آن محبوبان که صمدی و مقبول و کاه
شریعت که بنام شریعت و ائمه از شداید عذاب آخرت و شریعت
خود و غمخیز و آنکه شریعت و شریعت بایده قدر و شریعت و شریعت
از شریعت طاعت و ائمه ابدی شریعت و ائمه و ائمه و ائمه
عبارت از شریعت کبری مخصوص باوست صلی الله علیه و آله
در حق صلی الله علیه و آله و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه

یابری دفع در حق و در حق مومن عاصی ببری بجات انفع و ببری
تعلیل بدست گشت وی در آن خیا که در صحیحین از انست بن مالک
مرویت که فرموده شد در عالم صلی الله علیه و سلم چون روز قیامت
انهم در شدید گرفتار شوند طلب شفاعت کنند از اوم علیه السلام گویند
که ترا حاجت چه بد قدرت آفریده و سجود ملائکه است ببری مادر بارگاه آید
شفاعت کن تا ازین محنت اندوه بجات یابیم او اظهار کند
خطبه خود کرده بعد از پیشانی و اشارت ببری با نوم علیه السلام کند چون
ایشان پیشانی حاضر شوند او گوید که این غیر تبه ندارم و از رسول عجا
به در بجات بگریزم در ندانم ام پیشانی بر عیصم علیه السلام
روید که او تعلیل از عجا است چون پیشانی آیند او نیز خطبه خود
بیاد آورده عذر خواسته بسوی عیصم علیه السلام دلالت فرماید
او نیز خطبه قبل قطعی ظاهر کرده گوید که مرا این مرتبت نیست بسوی عیصم

بسم الله الرحمن الرحيم
روز چهارم از جمیع آید چون از دی و خواست نمایند و گویند که
سوی او یاری شفاعت ندارد و ایشان را در حضور من رسیدگی
شفاعت نمودن بجز سجود و حصول اذن علم بر هر یک شفاعت نفی
جاریست و حق هر یکی از اهل خدا شفاعت من قبول فرماید و
نجات میبخشد ای کفر و فحشیدینانی الهی در مدح و ثناء
در روز شنبه که روز صحبت است هر کس زبان خویش بخواند
کند نامم بر حرم و رافت سالار انبیا کو خلق را بدین شفاعت بخوان
عَمْدًا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْكُونُ بِدَسْمَكُو
يَجْلِي مِنْ مَقْصَمِ الْاسْمَاكِ كَذَن وَكَرْتَن
چیزی را بقوت تمام الجبل نفع الماء الهی و سکون الموحش
و عهد پیمان که ما فی الصالح صاحب جمع البحار از انجیر بدین کرده

بما اصابوا المهد من الانفس عام تسعة وثمانين خواتم خلق بسوی عت
خداست که آن بوی چنانکه کان اندر بر حنیکه صفت شکندارد
و عوت که از سر صلی الله علیه سلم بسوی عباد حق بشما احدی از جن
این کس نیک قبول آن دعوت کرد و تمسک شد بدشیرعت حق غیر
امان یافتند از عذاب الله و در آمدند در حصن ثبوت غنیایم که
قبول آن دعوت پذیرفتند در محاکمات اعدا و بدو هیچ وجه رد واری
نخواهد گاه اینوی ندارند قاف البیتین فی خلوة و فی
خلوة و کم یذکرون فی علم و لا کم الخلق یفزع الخاء
و سكون اللام فرشتگان تعلق بهما و صور دارد الخلق یفزع الخاء المعجمه
و استیسه که عبارت از خفایا و کمالات باطنی است و محقق دواتی
در خلاق جلای میگوید که خلق ملکه است غیر متباین از آن که این افعال
استیسه و تکلف و درین اوصول آن است بشما عفت و حکمت و مجموع

آن عدالت رسید انوار فهم الی الامتداد الشما به و المنون و الخ
بحرهای نزدیکش در و نزدیکش بنیدن جزیره ای که نامش قباچ علم
و استن و مراد از آن معرفت الهی است که علی الکمال کجوات الهیست و
عده سیم دیگر امضویت است اینک در وی هفتین اول مرتبه اطلاق است
چنانچه گفته اند موسی بن جعفر شریف یک مرتبه گفتا تو عین
نی مری در سیم الکرم جانم مری در هفتین اول مرتبه جانم
صورت و شیر و بوی نرسید هیچ یکی از اینها در علم و نور کرم
از نور صلی الله علیه و سلم از جمیع انبیاء کرام و رسد نظام کامل افراد
باشد در حسن جمال ظاهری و فغایل و مکاشفات باطنی فانیست و هیچ
از اینها در معرفت الهی وجود و کرم بوی نرسید تا یک افراد
است آنچه و شیخ ابن حجر علی در شرح شما بیان فرماید که جمیع نشانه
در ظاهر و در باطن از صباحت و ملاحات و لغات آنچه در آن حضرت

مجمع بوده چنانکه جمیع در باطن شیخ با حدی از کمال است
و صفای تمیز آنچه جمیع کرده در باطن وی صلی الله علیه و سلم و جمیع
جمال آنها آرای آنحضرت را حاصل خلقت بوده تمام کمال آن در عالم
ظهور نمود که سر نه دیده بکار طاقست شاید ندانست و معلوم آن بود
زیباترین و خرد و در هیچ نظری نگذاشته و ششم صفی از قرآن
روی تو و اللیل ایستی است فرقان موی تو طوبی کنایه از قدر عظمی
تو بود و جنت عبارتست از میدان کوی تو که نداشت از لب عدل
گرفته اند لا تقطوبت ترجمه گفتگوی تو و عظم خلق آنحضرت
صلی الله علیه و سلم را حدی و نهائی ندارد که بحیطه تحریر و تقریر در آید و وی
الجمیع است و صفای الهی که غیر متناهی اند بوده و نظیر تمام آن همه واقع
علی سبیل التما و بر وجه کمال بدون غالبیت بعضی است و صفای
و مغلوبیت آخر خلاف دیگرانیا که ظهور آن در این بر وجه غالبیت

غالبیت و مغلوبیت است کما فی الشرح التمهید المبرر و در حالتی که
اند که یکی از صحابه از امام ابو منیر عایشه صدیق را سوال کرد که تعداد
میزن دنیا را و کمال آن را بفرماید الله علیه وسلم تا حق اوسع بر وی
کنم صدیق خود را جواب داد که تو اگر تعداد نعمای دنیا کنی من تعداد
کلمات اخلاق و اخلاقیات را میگویم و گفت نعمای آن دنیا را می
گویند که تعداد آن هزارم است صدیق رضی الله عنده گفت که تو نما
دنیا را با وجودیکم قل متاع الدنیا قلیل و هو
بقلت اند تعداد کردن نمیتوانی من جهت تعداد کنم کلمات
و اخلاق شخصی که خوب است او را به خلق عظیم شمار کرده و کرم
و رافت از این چه زاید تواند بود که چون روز احد و ندان
شک و شکر بغش مجروح گردید از مشاهده آن صحنه مضطرب
و غمگین گردید که کاشن من کافران بد دعا میکردی تا سزای کردار

خودی یافتند فرمود فرستاده شدیم برای اینکه بدو عاکنم سر فرستاده
است خوشی مرا تا سر ششکان بادیه خلافت بدو برده ادایت رسانم و بد
بدعا برانسته گفت خدایا ادایت کن قوم مرا که نادان اند و نفع و ضرر خود
نمیشناسند هر کس خلق و دغا گیرد باین سرده ترا درین سخن بکار
نبرد هر انقش بر آمد ز ملک وضع ولی بدل پذیرد قش بکار
هر انقده بآزار کائنات کردند عجب که صاحب عالم را نرسد
وَكَلَّمَهُمْ مِنْ فِي سَمَوَاتٍ مَلَكٌ مِّنْ غَفَا
مِنَ الْجِبْرِ أَوْرَشَقَامِنَ الدِّيمِ الْأَتَمَّاسِنَ ^{طلب} وَ
تُرُونِ جَبْرِي الْغَرْفِ نَفْعِ الْعَيْنِ الْمُعْجُومِ سَكُونِ السَّوْءِ الْمَهْلِكِ ^{طلب} أَلِ
يَدِ بَرْدِ أَشْنِ السَّرَفِ نَفْعِ السَّوْءِ الْمَهْلِكِ وَ سَكُونِ ^{المعكيد} الْأَشْنِ
الدِّيمِ كِبَرِ الدِّالِ الْمَهْلِكِ وَ نَفْعِ الْيَا الْمُنْشَاةِ التَّحْنَانِيَةِ جَمْعِ عَمِيدِ بَارِنِي كِبَرِ
فِي بَادِيَانِي بَارِدِ وَ تَنْوِينِ غَفَا وَ شَفَا بِلِي تَقْلِيلِ

ترجمه کردام از انبیا و کلام از خوارک و اول اکرم علیهم السلام
والسلام طلب است و است گرفتن کفایت از انبیا و کلام می باشد
مکتب از انبیا و ان کاغذی از ان چو که در دست سابق فضیلت
صلی الله علیه و سلم بر همه انبیا با نبی است نیم مالا آلوده است از ان
شریف است و صلی الله علیه و سلم با نبی است و میگوید که استفاده
از ان معرفت نموده اگر غنن قطره ای است از بحر عار با غننا
اغذ نمی است از ان باران در در این قلمت نیست آن بحر بیکران
والا فی نفسی از ان دریا غننا است و تا غنن بود آن حضرت حدیث
و نیامانی تقدم است از ان جهان است جلوه کائنات خداست
و در عالم اودام و ملا و اعلی محمدی است نبی و آدم بین الملو و
مشرف با نبی و بوده و درین نشانی است در شمس عالم با انبیا
با نبی تعلیم فرموده و از ان هر چه رسید جوابی داده است

صد نشین اوست و درین بشکاه گشتن بنیان جوان را گواه
و در رخ شمع نبوت فرو آید و کمال اوج منور و صفت
افلاک درونق ازو خطبه افلاک است جزئی آن شایسته است
جزئی از خیر طایب جزئی آن شایسته است بنام و نام و شایسته
این بارگاه خنده او جان مناد و رسید مناصب احیاء بحار
سیر و وی از وادی کوی کجاست و نور آمد از شریعت
قامت طبعی نقدش است سده و ز شمع شمشیر
پایه است شمع جام منور بسین مرغ طبع منور
و اقنونی الدین عند حد هم من نقطه
العلم او من شعله الحکمت
استادان الهدایه داشتن و متوفیکه ایمان تجاود کردن
نقواند و غایه و غایه هر شی و ما از نقطه مرکز و است شکل

اشکاف یقع الشیخ المجتهد وسكون الکاف بعد یاء کلمات
راستی زینا و ردی بضم الشیخ المجتهد یعنی سفیدی چشم که دلیل
بر محی باشد آن بود زیباست چشم است محی و از آن بطلق
زیباست و است حکیم الحیا و المهد و فتح الکاف جمع حکمت
و استن خفیه بر خیر و علم شریعت نبوت و قرآن و دیگر کتب
سما و کما فی القاموس بر و همه دنیا است با بعضی و بی حیا
علیه سلم و مقام است و خود در حالتیکه از علوم میماند از
مرکز دایره نبوت و معرفت یا از میان محاکمات الهیه ذات است
برای از انبیا و موقوف خود که از آن تجاوز کردن نمیتواند
از ذات فایض البرکات می صلی الله علیه و سلم که مرکز دایره نبوت
و معرفت و بین کلمات الهیه و عقایق اشیا است و علوم دنیا
همچنانکه مستحلمان با او در عیاشیه محبوس سلم می شوکت قیام نموده

اشباح و فیکند و وجه تسمیه ذات انوار علیه الصلوة و السلام
برگزیده علم و اعلا کلمات است که چنانچه مرز و ایستاد مرجع جمیع خطوط
از محیط و اعلا سطح مکتوب و بین کلمات است همچنان ذات و
علیه سلام مرجع بر آنجا و اخذ علوم و بین کلمات الهیه و خالق اشیا
واقع شد و بر تفسیر فیانی لفظ شکله معنی این است که استعجاب انبیا
بخصوص وی در مقام خود بجهت استفاده از هرگز علم یا از زیباست
و تفسیر اول این بیستم موافق آن تحریر مطلب و بیست کمال است
در نقطه و اعلا حسن بنیاید فهو الذی تسم معناه
و صورته تسم اصطفاه حبیباً باری التسم
مراد از معنی و صورت باطن و ظاهراً و لایت نبوت یا علم و عمل یا
باطن و باطن یا طریقت و شریعت است الا صفاً بر کزیدن الهی
آفریدگار التسم فی النون ابن المحدث جمع تسمه چنانچه بر سر

آن نور صلی الله علیه و سلم کسی است که هر چه کمال و سید باطن و کمال
او بیشتر گردید و او را خالق ارواح محبوب است و دوست خاص و چون که
صورت و سیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق محسوس و اقسام
فصل و کمال و انعامه و او را حکم و معارف است و سینه و پیرسته که در حق
جل مجد و او را برتر به محبوبیت که اعلی ترین مراتب محبودیت است
مشرف گردانید و برای تنجیح احکام بسوی کماله انام بر گردید
چون در مجال بی نهایت داری هم بود و کرم که رعایت جاری
شد حسن تر آمد و هم امن محبوب قوی که بر و آیت داری
مَنْزُورٌ عَنْ شَرِّكَ فِي مَحَا سِنِهِ فَمَوْ
الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ اَنْزِيهِ اِنْ كَرِهْتَ
المحاسن جمع خلائق القياس بمعنی زیبا بشر الجود حقیقت و
ما بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کرم و انیده شد انبیا

در خوبهائی افق و صفائی خود بحقیقت محسوس در وی ثابت است
انقسام نیافته در یکا او و یکبارگی است بحقیقت خوبهائی ظاهری
و باطنی تمام و کمال بوی ثابت است در آن شیرینی و انبازی ندارد و
آنچه که دیگران رسیده فطرت است از اظلال اتفاقا وجود او قطره است
از دریا کرم وجود او چنانچه قسطا در مواجذبیه ارجا بر ضرورت
میکند که گفت عمر کرم نجاس در عالم صلا الله علیه سلم که خفته
از اول اشیا مخلوقه فرمود که حق قبل عیده قبل جمیع اشیا نور نبی است
گروه باین نور ضبط کردید و پیدا شد از وی لوح و قلم و عنبر و کاسی
و ملک و ملکوت و عالم و آدم و در لفظ جوهر ایمانیت لطیف رسوای
آنکه حقیقه حسن در عدم انقسام آن بر خلقیات مخلوقه هر فرد اهل
است که منقسم بوی اجزای نیست ای صورت توانسته بر وجود
ریش زخمت بر توانوار شود بمحسوس و کونی و کونی و کونی

نمیت در ممالک صورت معنی موجود ذکر تمام حدیث شریف
در مقام ضارب حمایه تازیان خوانند کماثر الذی حاصل آمد
و کونش شنو کماثر معنی افزاید و وقت فراست این قضیه
علیه تصور آن ذوقی و استوایی بخشید عاقلان لعم از ذکر توفا
مباد باد تو ز خاطر فراموشی مباد هر عارضیست که حدیثی گذرد
ذرات وجود من جز گوش مباد اولی صفت اهل خیرین جای
نموده اند که همه اعضای مبارک شریع و اعتدال بودند و قدما یون میان
بودند کوتاه و دراز و تن مبارک بسیار فرخنده بسیار لاغر و گوشت
بدن بسته بودند و با صبر بلند قدی که رفیق با شسته
از روی بجزه از بلند تر نمودی و مبارک کتک بود اما نه بسیار
و موی و لجن بسیار لکن خم و بیج و در آن بسیار نبود مثل موی
و نه بسیار نرم و فرو رفته بود و بزرگ میا این در صفت بود و کما

بصفت کوشش و کاهی تا نزد کوشش کاهی بیشتر می رسد و چون
مشاهده فراخ بود و اقبالان یارید و در آن وقت که بشید همچو کمان
و یارم می شود و میاد و ابر و رخی بود که وقت غصه ظاهر شدی
و چشم ما مبارک فرایخ مشاهده بود بسیار آن بسیار و وفیدی
آن سخت می خورد و میان آن کهای رخ می نمود و مکران شیرین و راز
می و رخ سازید با هم و وقتی مبارک اند که بلند و روشن بود و در
نور و تاب می دیدند آن کو هر شب سفید برق و تیز و بارک و میان
دندانهاست و وقت تکلم کو یا نوری از آن بر می آمد و روی
ببار کرد و چون ماه چهارم می رسید روز یکت سخت می خورد
و سخت کندم کون بلکه اندک سرخی آمیز بود و در یکدین سفید
نورانی و ریش سفید انبوه و بد رازی کمشت بود و در موهای ما
چشم و کم می شد و بوی سفید ظاهر شد و مجموع آن در سرش قریب

قربیت رسیده و گزین مبارک بنده در محراب صفای
و نیادوست از یکدیگر دور بوده و در میان شکم سینها
یعنی او هموار و نیادوست هم خوش طبع و بیفتد که تیرش
و تا بان و این سینه تا ناف شش مبارک می کشید و باقی
و سینه هم بود و دو دست می خا و شش استخوان اعضا بزرگ
و بند دراز و کف دست ده و نرم تر از صبر و باوقی اندکی
باریک و انگشتان دست و پا درشت و دوازده پاشنه کم گوشت
و کف دست و پا بزرگ گوشت و زیر پا پاره داشته از زمین شست
هموار و نرم و ماصل من آنکه همه اعضای شریف و پاکیزه
در رعایت خوب و زیباتر و اعتدال بود و از سر علی الله
علیه السلام در حسن جمال شریک و متنا داشت هر چه بسیار
و خوب است همه بر وجه کمال است کمال اینی در غم ما از غمت

النصارى في بنيتهم وأحکامهم
مختلفة واختلافهم من الودع مكنه اثنان جنس
الادعاء عوى كردن النصارى جمع نصراني بحذف ياء النسبة وطران
قوله استانام که ترسانا عيسى عم بدان منسوب اند الحاکم القاع
نسبة واستماع آن الاحکام کسی بر خود حاکم سازد و اخذ حکم کردن
بر یکدیگر جنسیر که دعوی کردند ترسانا در شان نبی خود و نسبت
بر صغی که خواجی ابراهیم در شان وی صلی الله علیه وسلم و اخذ حکم
درین باب عقل و شرع اجازت چونکه ناظم جمیع کج آن حضرت
و اشیاء جمیع بسیار بارگاه عالیجاهی با ثبات رتبه با خوف
اینکه مبادا جاهلی توهم مرتبه الوهیت و لوازم آن که وجودی است
و غنای ذاتی در حق انکار کند خطا بر روی مخاطب غیر معین کرده
که در مقام شریف از افراط نباید و مرتبه الوهیت و خصایص

آن که محقق حضرت اطلاق اند و حق انوار با ثبات نباید
 همچنین که نزاری که آن لویش است عیسی که در او را برین گفته
 در در طه مذکرت افتادند و سویی آن بحر غنی و معنی که لا تنش
 آن عاینها باشد و عقل سلیم و شرح و قیوم آن بسند و او را
 ستودن مخصوص جمودی مرفوع شود و مقبول کرد و در همین از
 ایستادن غیر مرفوع است که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
 کنید همچنانکه نزاری در حق عیسی که ندو کند که محمد زنده خدا و
 اوست و انساب الی اذاته ما شئت من
 شرف و انساب الی قدره ما شئت من
 عظم فان فضل رسول الله لیس له
 حد فعیب عنه ناطق بضم اطلاق
 حقیقه و بویه مخصوص است الشرف بفتح الشین المبعود المملو

علاوی نسبت القدر فتح القاف و کون الدال الملهامه نمازه و مرتبت العظم
بیسیر العین الملهامه و فتح الظالمیة بزرگی و ملو و از شرف ذات نفوذی است
به تعلقت انس و تعلق دارند و از عظم قدر او صاحبی بخلق عظیم و بی شایسته
سلم متعلق اند و شرف ذات وی باعتبار نسبت ظاهرت خبا که سیوطی
در رائل خود بطرق متعدده با ثبات رسانیده که وی علیه الصلوة و السلام
از اصلاطایز و ارقام طبعیه بگوید و در بابی شریف از او تمنا عید الله
کافی نیست و آذین را بر ابرام عزم نمود و شخصی موافق محاوره عمر
عزم را در کلام مجید به بد تغییر کرده و نام پدرش تاریخ است و این به
پنج نیز در رساله تنبیه الغفول فی اسلام آباء و السوا این مقدمه را
نام نیا کرده و شواهد واضحات گذرانیده و دفع توهمات و اعتراضات
بوجه مخدوعه و نندازی از شرف ذات سرور باعتبار حسن و جمال قدری
از عظم قدر آن بشیر از روی فضل و کمال در شرح آیات بقیه همین

گشته و استیفاء آن از طاقت بشری خارج است و بجز قوت
شما نمی تواند بود و چون شما کسوف و زلزله کسوف را می بیند
و شما می بیند و اعراض شما را که در این مناطق که جزو نیست
برای ذات آنحضرت بعد از احوال از شرف و جلال و عظمت که نسبت
وی مرقد که توانی از عظمت بسیار است و کمال رسول خدا صلی
علیه السلام نسبت آنرا صدی و نه خاتمی تا آشکارا کند از آن گویند
زبان حاصل مدح و ثنای آن عالیقدر مرقد که کتب معجزه نماید
در این دنیا و حق آنجا باشد و ثنای الحقیقه و باطنیت بلکه نور
از دستا فضل و کمال وی گفته و کمالی از حسن و جمال او نه چندان
از این متناهی بسیار آید که مدح و ثنای او آنکه نظیر هیچ
و صفای غیر متناهی واقع گردیده و در حیطه تحریر و تقریر آرد
از عهد ثانی تا بعد که اگر بیدار مرتبه از سر زبان کند و ثابت

قدرة آیات عظمیٰ احیٰ اسمہ حین
یدعی دایرہ سوالیہ نامت الناس به بمعنی
وفاقت الایمانیة فی علمت وادان بقرینه اعطاه
اسما شریف سرورانه کمالیت بر ذات عارف و علامت
الدارین الدرون نابیدان نشانی الریم بک البراء المملو فی فتح المیم
جیم بک البراء التوفیق الیم استخوان بوسید و اکثر شامه
قد و فرزت سرور اسم شریف وی از روی بزرگ زنده ست
اسم بارکشیر کا خوانده شد بر تنخواهای بوسیدند
قد و بندی رتبت انفرند بد نیمه است که با جمیع اسم شریف
از ان بقرینام واقع کرد و در آشت عت کاد با سیم بد اکثر
اسما شریف حضرت ابا ذات فایض البرکات وی صلی الله علیه وسلم
نامت مطلقه نام بودی از خواندن اسم سما یوں او بر شخوان

مائی ہو سید اچائی آن شندی بھانکے اذات اللہ علیہ السلام
عظام بالیہ کدرے بوقوع ہی اید چنانچہ پیغمبر و ملائک النبوتہ علیہم السلام
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دین و دعوت اسلام بردار وقت ایمان
نمی آرم تا وقت شراعت مکنی آن فرستادہ است خضر قدس سرہ و اعدائے
شروع اول وقت لیکن رسول اللہ آنحضرت فرمودہ تو داری کہ بسوی
دنیا جمع نما اور جواب فرمایا کہ وقت غلطی میری آیت تمام ہو و کما
خود را حتم ترا تا در و بدر و دیدم آخرت است بخت از دنیا بر مصلحت
نکتم بسوی آن و طبعی بر و اتیہ عایشہ صدیقہ فرماتے ہیں کہ آن سرور
علیہ الصلوٰۃ والسلام در حجتہ الوداع مجھوں پر قرآن مجید پڑھا و خود آمدہ
اور اچھا کردہ تلقین ایمان کروا و ابو نعیم در حدیث روایت کردہ کہ
جابر رضی اللہ عنہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را با اسحٰب در خانہ خود او درہ بغا
ذبح کردہ پنجہ در حضور کذا نید آن سرور از صحنہ فرمود کہ بخورید و اسحٰب

مشکند و بعد خوردن استخوانهای آنرا جمع کرده بمحردیکه مملو از جگر زبان
رازدان برغاله برافراشت و این قصید علی لفظ آیات المعجزات
تفسیر و تخریر مضمون این بیت چنان کرده اند که اگر معجزات آن سرور کائنات
مطابق علوی مرتبت و رفعت منزلت می بودی همانند از جمله معجزات
این مجرب هم بودی که هر کس که اسم مبارک آن استخوانهای بوسیده خواند
آن استخوانهاست و وجود پوشیده و بحدیه جبار آراسته شدی لکن چون
آن معجزات و عظمت تمامی قدر او نبودند لهذا حکیم علی الاطلاق
از جمله معجزات نگردانید و معجزه قرآنی از آن مستثنیست و مخفی نیست
و آنکه این همه باید در روح ناظم عارف علی المرتبه بدان مکتبی
و از آیت اسم شریف گرفته یا بیت سابق کمال مناسب دارد و
بشرط بین الذر و آیات المعجزات تفسیر کردن و معجزه قرآنی
مستثنی نمودن غلط و تکلف نیست و با وجود آن عقل سلیم این معجزات

حقی ابد و وجه نمی پسند اول اینکه بر تقدیر تعالیست
باقدر و عزت آن سرور علیهم السلام و جلاله احوال السلام
و نظام رژیم را بان معلوم شود و دوم اینکه غرض از علم و ادب است
و از بیت سابق الطهاره مجرای است در استیفاء و مدح حضرت صاحب
اینکه هیچ اسمی است شایسته لالت تمام بود و اولیای قدر ندارد و
اسمی که آن سرور را یاد کنی قدر و عزت او زیاده از این است چاکر
اسما را دلالت کامله بر سببی بودی و حکم عینیت یا سببی مدلولند
همچنانکه از سببی مجزیه احوال و اقوال می پویست از خانه ن آن
نیز تاقیام قیامت آن مجزیه واقع شدی که لا یخفی علی
المایه سبب الکلام که یتمم تحتاً بما یقنی العقول
به حصاً علینا فلم نشرب و لکن انفسهم الامتحان
از من تعین من الی ما یجربون العقول یضربون هم عقول اورد

سرسنج قبح استیاد و کمال و نقصان آن بوی معلوم است از هر صفتی
شاید از قبح بعضی آثار و المثباته القوانیه منی رتبا و بجا شک افتادن بجم
بغیر انوار و سر المعاصن الهیم تخم و سر کردن با یا من الیوم در غلط افتاد
نیاز بود از سر و صلی الله علیه و سلم همه را بخیر که عا خبر شوند عظمای
ما از ادراک آن از جهت رغبت وی بر اصلاح حال ما بر سر شکافتن فوایدیم در
از احکام و سر کردن نشدیم در سلوک طریق ^و چون که ناظم
در اینجا بعضی علوی مرتبت و رفعت منزلت حضرت بیا فرمود تو هم
بیدار که تکلیفات شریعت غرای و بنظر علوی قدر و عظمتش و بی
اشکال بسیار است باشد و امتثال او امر و نواهی او در غایت موعوبه
بود لهذا برای دفع آن افاده میکند که با وجود این عظمت و رفعت ما را
تکلیفات شایسته که بر مردم عباد بودند مکلف ساخت و با حکما سکه غفلت
از فهم معانی آن قاصر شوند از عهد و آن مبرون آمدن نتوانیم از ما

با قدرمود از جهت کمال رحمت و غایب هر مردی که بصدور و احوال
داشت پس در آن نافرمانی و عدم مسأله از مسائل بین ما و او و این
موجب نشد و خود را متوجه ننویم و غلط کنیم راه راست را همچنان که
عجود در او امر و نواهی صریح را نادیده داشت و خود را متوجه خود را در
الحی که قرار کرد و ندانست که در آن نشدیم در حکمی از احکام صریح
آن چنانکه در حدیث معراج از آن پس ما که در حدیث معراج
آن سر باو ای نمازهای پنجاه وقت را میورث بدو با تمام
از آنجا و استعدا آنحضرت تخفیف از حق جل مجد و نوبت از آنجا
بیج رسید آن بر سر نماز است و همین در دیگر احکام با وجود کمال
تخفیف و تسهیل ثواب آن از عباد است حق اتم بخش بر هر که و بد
اعی الوسی فیهم معناه فلیس فیهم معناه
و البعد فیهم غیر منفی کما الشمس

تَطْمَحُ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بَعْدِ صَغِيرَةٍ وَتَحِلُّ
الطَّرْفُ مِنْ أَمَمِ الْأَعْيَاءِ عَاجِزٍ كَرْدِ الْوَرَى الْخَلْقِ
الْمُنْفَعِ بِكَ الْحَاءِ الْمَهْلِكِ مِنَ الْإِنْفِخَامِ دَرَمَانْدَه شَدَا تَكُلُّ بَغْيِ الْمَاءِ الْمَشَاءِ
الْفَوَانِيهِ وَكَرَّ الْكَافِ مِنَ الْكُلُولِ كَنْدُ وَخِيَرَةِ شَدَا الطَّرْفِ بَغْيِ الطَّاءِ
وَسَكُونِ الرَّاءِ الْمَهْلِكِ مِنْ حَشَمِ اللَّامِ بَغْيِ الْهَمَزِ وَالْمِيمِ نَزْدِكِ وَمُقَابِلِ
شَدَا كَمَا فِي الصَّحَابِ عَاجِزٍ دَرَمَانْدَه خَشْتِ خَلْقِ رَادِرِ يَافِتِ كَمَا لِ
بَاطِنِ الْخَفَرِ بَعْضِ عَيْنِهِ نَمِيشِ دَارِ نَزْدِكِ وَدَوْرِ غَيْرِ زَيْنِ عَاجِزِ شَدَا
دَرِ دَرِ يَآنِ وَآزِ رِصَالِ اللَّهِ عَلَيْهِ سَلَامٌ مِثْلِ أَقْبَابِ كَنْدِ طَاهِرِ
دَوْرِ شَدَا زِدِ دَوْرِ خُورِ دَوْرِ خِيَرَةِ مِثْلِ حَشَمِ زَيْنِ نَزْدِكِ سِرِّ زِدِ
مَدَارِ قَدْرِ بَلَنْدِ قُوْنِ عَقْلِ رَاهِ يَابِدِ قُوْنِ فِئْمِ بَرْدِ قُوْنِ
كَنْدِ حَقِيقَتِ آنِ ذَوَاتِ غَايِبِ الْبَرَكَاتِ مَدَارِ كَنْدِ فُضَائِلِ
وَكَمَالِ مَدَارِ رَاهِ قُدْرَتِ شَرَفِ صَحْبِ قُوْنِ رِيَا نَدِ وَآرِ اَهْلِ مَعْدِ

بعد که از سعادت صحت محروم اند عاجز و درمانده اند و میسر را
یاری آن نیست که فرو برد بجای ریش و شکر شل آن قیاس است
آنکه اگر آنرا از دور بیند خود و دنیا را و ضعف حالش را می شناسد
و اگر از نزدیکی نگاه کند آنجلای آن چشم خیره می شود و تاب دیدن
نمیست همچنان معنی نوزانی آن سر صلی الله علیه و سلم که بتجلی تجلیات
رحمانی است بادی الهی مقتضای اسماء الحسنی است مثل کلمه
محمد الا در آن می نماید لکن چون کسی دیده عقل و چشم بصیرت
قصه معاینه کند از طاقت طاق میشود و قدرت دیدن در خود
نمی باید و بکمال غرور و صیرت بی اختیار بی زبان می آید و در پیش
خدا غمت ای بار نه خور و نه پری اینهمه بی تو حجاب است تو چیزی
و بالحمد ادر اگر کنه حقیقت محمدیه مقدور کسی نیست مگر ایامی در آن
نه زبان سویی برونه سخن بشنودیده پیش که با نظر و نگاہی کند

اما بوجهی مناسب بحقیقه افتد با اولیای مقربین امکان دارد بنا بر
عارفانی عین القضاة بحدیثی در مکه بیکه در حق موت بنیان و نظام
بودن در عالم صلی الله علیه و سلم این خطاب و تشریح منظر و
البک و هم لایبصر و این را بصورت بشری نموده اند
هَذَا لِأَجْزَالٍ أَزَانٍ شَامِدٍ مَلَأَ أَمْلَاقَهُمْ أَنْخَفَتْ وَأَحْكَمَ قَدْ

جاءكم من الله نورا حقیقت دیدند اما هنوز نیکه آن حقیقت
نرسیده بلکه باعتبار او تجلیات که در مرتبه قریب بمنزل حقیقت
در یافتند هر نظری که هست بنیاد است جلوه که این نشان دیکر است
که حیثیت در احد واحد نیست غیر هم این مهم منظر است ندانم که چه
دو کلمات نور وجود لطیف حق با این که اظهر است ندانم که چه
از یقین اول که ذات است عالم نور است ندانم که چه
ادراکات پاک توای سرور دل از فهم برتر است ندانم که چه

وَكَيْفَ يَذَرُكَ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَةً تَوْفِيقًا
نِيَامٌ تَسْلُو عَنْهُ بِالْحَالَةِ تَسْلُو الْعِلْمَ فِيهِ
أَنْتَ بَشَرٌ وَأَنْتَ خَلْقُ اللَّهِ كُلِّهِمْ
الاولا كدري یافتن التوهم كدروحي از حواس و اطلاق آن بر زمان
ثانده الا بالاتباع كدروحي الصواع نيام كدروحي جميعهم بحسب طائفة
ثالثه فتح التوهم الفوقانية والسير المجلد واللام المسدودة
البن سراجت یافتن از پنج كدروحي اتباع وقامت كدروحي حسي
كدروحي شرح الازهرى الحلم بضم الحاء الممدود سكون اللام كدروحي
دیده خود را اینجا بضم لام مروي است از آن كدروحي غلظت كدروحي
مضموم بود در عين كدروحي آن ضم و سكون هر دو جابز است چون عظم
و كدروحي نقل عن عيسى بن عمر و ان كدروحي المبلغ غایت و غایت سحرى تنوين
در شبرى تعظيم است چنانكه كدروحي تنكير بود افاده مدح و تعظيم و از آن

انسان کامل از او کرده که مظهر تمام جمیع سما و صفا الهیه تعین اول مرتبه
اطلاق واقع گردیده و این منحصر است در ذات سرافرازی صلی الله علیه
سلم و کسی مرتبه انبیا که نرسد خود را در سبزه محمدی فنان کند
و در اختیار لفظ باشد اشعار است باینکه اعتقاد بنبوت آن سرور شریط
ایمان است اگر کسی را بهتر و معتبر مخلوقات دانند اما گویند که ندانم او
از غیر نبوت یا ملک یا جن یا فرشته و مکانی المواجه بالدنیه و غیره
چگونه دریابند در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفات سرور صلی الله علیه
و سلم گروهی است بجهت کفایت کرده اند از وی باینجه مردم بخواب
بمنتهای دریا نشانی این اعتقاد اجماع است در حق آن حضرت تحقیق او
بخصوصیت آن عظیم الشان و بدستگیر او بحسب معنی بهترین جمیع
مخلوقات خالق همان است تر چنان که تویی بر نظر کجا بیند نقد
دانش خود گنبدی و در آن در یافت کند جمال ذات او را

و اوراک فضا و کمالات ان نور علی الله علیه و سلم در و فضا
ست معانی را که با وصف قمر مکتبی و معاجبت معنی کمال
محمیت و اقدای خود را بهشت فی فضا و وجود خود را در فضا
آن آفتاب زید النور حالت استخراق فضا به خوابیده کرده
مثل سیاه در عالم رو یا بیکدیگر بجای خیال در کستو مثال بنده
تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تا به طاق و اوراک و کمال
در آن حقیق حال عکس کرده اند و در آن شدار احال است
و ای بر کانه نقل است که شمع انجنا را در خوابیده بخمسو رسد الله
بن عباس رضی الله عنهما از شمال مبارک بیان نمود او فرمود که ما
در حاکم از این ندیده ایم چه کسی طاق حق نظر در فضا
آن نیز عظم فضل و کمال نمود که شمی از این زیاده کند و اکثر از
عوام الناس فی بعض منافع را دیده اند و این لطیف ندارد و باقی کمال

از مجزاورا خاص و عام است مربوط نمی شود و قایده تقبی بدینا آنکه
چون در در آخرت از علایق حسنه و عوایق مصلیه طلبانی طلبانی اهل آخرت
حاصل شود و در تصفیه حکم روح پیدا کند البته هر کسی که مرتبت خود را
بمال از ورمرئی کرد و در غایت رسا فهم و ادراک مردم را
و بعد همین است که اندک است آیات این عظیم المرتبت و مجتهد
سکایات است روایت کرده اند که چون ناظم عارف مصرع اول است
ثانی نظم آورده و مضمون مصرع ثانی تا دیری توقف رود و ناگاه از
و تنه شدند و اند خیر خلق الله کلهم ای فعت
افرنش وی مایه جان آفرینش چون قامت تو خاست
سیر و بختان آفرینش و کل ای ای الرسل السلام
بها فانما انصلت من نوره بجم فان
شمس فضل هم کو اک کها بظفر

يُطَهِّرُنَ الْإِنْسَانَ مِنْ كُلِّ عِلَلٍ فَإِذَا طَلَعَتْ مِنَ الْكُوْبِ عَمَّ حُدُودُ الْعَالَمِ
لَيْلِيٍّ وَأَحْيَيْتُ سَائِرَ الْأَكْثَمِ الْأَيُّ هِيَ
بمعنى علامته، أي انما تجزأت الى اربعة كسوة الرسل بضم الراء وواو السين
المعلمين في مري يكون بين يمينها على شتوا وذن مجموع
مرادف بنبي قمره مقاماً بافايده فهو مبداء الكلام في التلخيص جمع كسر الميم
جميع كوكب مستاره كذا ان قمره اوده منوره كذا نور شمس تنفاد است
از افتا بخلاف ديكر مستاره في كفا في كتب الهيئة وجمع ثعبان
تعد انبياست كصبري حكم قمره وراخذ نور از ان صبره و است
يظن من الاطهار اشكال المرون الانوار جمع نور الظلم بضم الظاء
المعجم وفتح اللام وروى بضمها جمع ظلمة تاركي وروى از نور و است
واظلمت ضلالت است وعلقظنا بصرى اشعار است بانذار

وکیلیان را بر سویی از آن نبوده و این را خصایص حضرت علی
علیه السلام در کافه جن النمر معوت است بالاتفاق و بر ملاکه قول این
که نقل من بسید که حیوانات و نباتات و جمادات از اقرار بر است
انحضرت کرده اند الطلوع بر آمدن آفتاب فوق الکون است
مراد از آن چاره دنیا است احیت تواء الالهیت من الاحیاء زنده
الامم بضم الحمره و فتح الغنیم جمع است بمعنی گروه و جمیع نجاتیکه آوردند
انبیای کرام آنرا بر سر سیدنا این معجزات با آنها طهارت نوروی صفا
علیه السلام از اندک اوقات فضل و کمالات و انبیا اقرار آن آفتاب
اند در حالتیکه ظاهر میکنند انوار ملتحمه را برای ابتدای مردم در
تاریکها تا غایتیکه چون طالع شد آفتاب در دنیا در گرفت نور
برایت تمام عالم را و زنده خست کیهان را و گویند که بیت اخیر
الحاقیه است لهذا اکثر شایخین را برنی و فارسی شریح آن خبر داده

بفرستند و الی قیامت آن اذن فاما هرست که در فصاحت
و تامل الفاظ به گیرند این قصیده علیه السلام در موعظه آفتاب
و احیای امم چندان مناسب است چنانچه شیخ محمد بن محمد علی
شرح خود گفته که لفظ احیاء الحماة المعرفه بالها الموحده من الانبياء
بمعنی زنده کردن جای احیاء است و در معنی نیز مظهره الشیبه
و در صورت ارازم قمار موت را و باید بر تاهید عدم مناسب
شود و این به وجه میگوید که این دو خلاف متبادر است البرای ارازم
لفظ نجم بضم النون و فتح الجیم جمع نجم بمعنی ستاره گویند کمال مناسب
لفظی و معنوی پیدا میگرد و تکرار قافیه هم لازم نمی آید یا احیای محاربا
بمعنی بیدار شدن بود از آنکه خواستار موت و بیداری بمناجیه حیات
آید طلوع آفتاب که عبارت از ظهور و قدرت و بیداری مردم از خواب
شب الحماة مناسب است و در موعظه و تقدیر معنی منین است

ثواب نبوت تا نور هدایت خود را بمردم شکار کرده و زما و فساد چون
 آن آفتاب بهر سطح طلوع شد نور هدایت او علی العموم بعالمین رسید
 و پوشید او را از نور کواکب نبوت و یارید است همه گروه را که در ضلالت
 گمراه بودند بدانکه چون حق جل جلاله خواست که آفتاب جمال ابدان خود را
 بر ذات کائنات ظهور دهد آن مظهر اتم ظاهر وجود و مقام خزان
 جود را که حقیقه محمدیه تعین اول و نور کامل و عقل و سرزمین البرزخ
 عبارت از آن است مراتب تجلیات ذات بخت و نور مطلق خود کرد
 تا اگر آن حقیقه ظاهر شدی نور آفتاب وجود بر همه عینی از اعیان
 خافیه و ذره از ذرات کائنات بمره از نور وجود نیافتی
 بر نور وجود تو چنان غرق نور توجه پیدا کنی که جانیت که غوغا
 تو نیست بر نور نور دل را ی تو نیست پس ناظم عارف در سخا
 تقدم نور محمدی و استفاوه انبیای سابقین از آن نور عالم

عالم ارواح و افاض آن مجرم ناطقین نور در عالم احسن و محمدی
انوار شریع شایع الطهور در ضمن تشبیه و تمثیل بیان شده است
چنانکه حصین غیوث افشاری است خادوم نور از وی کبریا و غلام
مکرم و پیشه نوری می باشد و در نوع خلقت است می نماید و بعد طلوع افق
نور آن اضمحلال می پذیرد و خود در سرگرمی و کوشش همچو انبیا می
باشند قبل ظهور آن اقطاب است در عالم انوار و بعد از
از وی نموده با ارواح هدایت خلقت و یکو کفر و ضلالت را از ارواح
قلوب بعضی طوائف پس محو است و بعد طلوع آن نیز اعظم از افق است
که تا قیام قیامت در عروج است در سید اشعاع بر ارضی و قلوب
طوائف انام از خاص عالم انوار آن اقطاب هدایت که عبارت از شریع
و ادیان است نسبت محو و کمال شمع شدند چنانکه سید کاظم خیر و غیا
مانند عام را اگر می بخلاق خیر زانند خلق

بالحسن مشتمل بالبشر عظیم اکرم صید توبت
یعنی باکره نخب تحیری است که عارض شود و نفس را وقت
ادراک امری که بسبب معلوم خود الخلق بافتح اغریش زان من
استن الخلق بالغیر مکات طالعید تغیر و روحیات و نور
خلق برای عظیم است اما شتای عجمه بنیز اور جنری البشیر الباء
الموده و کون الشیر المعجزه تازه روی المتکمیل البشیر الباء
بنی کردن و موصوفین بنی کافی شرح لازمی در حق
زیادت صورت مغیر عظیم الشان و حالتیکه راسته آنرا خلق عظیم
بجهد است از تابا و دیامه خویش و نیکوی موصوفین یکشاد کی پیشا
و تازنده روی آنرا ناظم عارفی بسبیل نخب تحیر که اورا بعد از حفظ
کمال عظمت معلوم دست داده میگوید که چه قدر زیادت یکش
بمغیر جلیل القدر و عالی مقام است کمال لایمن و نیست کشیده

و از سر تا قدم در راه عشق و محبت و در راه کمال است بجهت خود
 عجز و تنانده روی و مصروفیت بطریق غایتی شوق است و با وجود
 عبادت و حال فراوان با دست که حال کمال است و در هر حال و وقت
 آن بزرگواران غرض افاق غایت که بوند یکدیگر و یکسنگی هر یک
 از وی و مشرب و بخشش غایت شخصی که در هر دم گذاشته و از
 عطا نمود و غنای فیروز و لذت بر وی ظلم نموده و در حقیقت عطا
 که فرمود بخت من برای آن شد که مکارم اخلاق انسان را
 که صفات آدم و قوام در پیشش گزینم و وجود بود و عباد صالح
 و خلعت خلیل و نزاحت و سرف و غم و سستی و برادر و عدل
 و ملکین سلیمان و ابراهیم و یوسف و زید عیسی است بکدامان سلام
 خط سبز و لب احمر و رخ زیاده واری خدیو و صفتم سستی
 پناه واری شیوه و کار و شایان حرکات و سکات آنچه

خوایان همه دارند تو تنها داری و حاکم و طبعانی روایت کرده اند
که زید بن سعید یهودی گفته که مرا جمیع محابه مغربه از زبان کاتب
بشین دیده بودم در آن حضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شد طهر
حکم و بر سر و نری تقابله درشت کوی معلوم نبود و دوری امتحان
شدم نگاه آن و سپردن خزان قرض از من خرید و ده باو این
سوی شش است از انقضای عیاد تقاضای سخت کردم و درشت
تویی و درشت تویی آغاز کرده و امن مبارکش گرفته کشیدم
و گفتم که بر خیز و قرض من را واکس من ترا نمیکذارم تا از غیرت مرگ
مجموع بودند خشم بر روی غلبه کند و حرفی سخت بزرگان آورد پس فلان
و اصلا عذر عدم انقضای عده نکرد و بوجهی چنین بر سر فرمودند
عمر در خشم آمده شمشیر من کشید و گفت ای دشمن خدا ازین مکتوب
باز نمی آئی همین وقت تری کشم حضرت بسم فرموده از کف

گفت که ملازمت این موقع نمودی یی بایست که این را بطلانی
دارا نصحت میکردی غلامم شد و شمشیر دست انداخته گفت که یا
ربو الله ما را بفرست اگر فرمائی فرغانه و انعام و مرود و خیر است
صالح و مکاره طرف من بودی و بی مجبور استماع این کدام سبب بر ما
شدم و عفو قصور خواستیم و در سنن شریفی است که آنحضرت
بنده غلام را با او از سختی صبر فرمود و برای انتقام خود یکوفت
نزدینا و نیز در صحاح است که آن سرور عالم صلی الله علیه و آله
در مجلس حضور یاران یای مبارک در آن نفرموده و اگر کسی بر
علاقه است می آید تا وقتیکه نوشته میماند بر نیز نمخواست و مرد
زادنی آنحضرت در شستن مقدم بر زانوئی گنبدی و هر که از یا
یا ربو الله گفتند که در جوار خیمه لبیک نمی گفت و در تاریخ
طبری است که روزی در عالم مسافرت از یاران فرمود

که یک بزغادر افواج کرده کما کسید همه سرخاستند و خدمتی
بر خود معین شدند تا زود تیار شود آنحضرت برخاسته از صحرای اعظم
جمع کرده بر سر نخاده آورد یاران عرض کردند که چرا بنفس خود این محنت
کشید ما برای آوردن آن مستعد بودیم اگر معلوم بودی که بسری آن
میروی نه از تمکد استیم فرمود که حق سبحانی از بنده خود مکره میدارد که در
یاران خود ممتاز شود بنشیند و با آنها شکیبایی نشود و در صحیح بخاری
مذکور است که کوفتی از کوفتهای مدینه و اهل آنحضرت کوفته هر حال که میخوا
ستند هرگز با نامی فرمود و نیز در آن عهد زبده بود که در عقل و اختلاط
شد و او را خیالات فاسد بهم میرسانید اظهار آن پیش مردم حیا
میکرد و بار بار مثل بنما سی الله علیه سلمی آمد و با وی سخنانی
و آن همه اشیای گفت و هر گاه که از دور میداشد متوهم شد می
گفت که از اینجا خبر و جاد و دیگر نشین آنحضرت این همه تکلیفات بر خود کوار

مید و مکر شکل نیست و اسیر عالم است که عالم از او بود
تلقه که من ۹ سال آنحضرت را خدمت کردم چنانچه فرمود که
ایمان را بدوی و چنانکه این را بدوی میفرمود که کس از شرین جز بدوی
نیست و ترازوی اعمال و نواز خلق نمیکند بود و جمیع اصل سیر انسانی
دارند به آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با ما فقیر حسن بود که میفرمود که
مقدوری نیست که با ما نماند خود آن را که کنایه از آنکه خوشتر نباشد
ارحم الراحمین است و در آخر نوبت تاکید فرمود و بجا میگوید یا ایها
النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم
کالدھر فی طرف و البدر فی شرف و البحر
فی کرم و الدھر فی همم الرخص الزاد المعسر و
الحاشی لوفاء رفیع نفع التاد و المشاة الفوقانیة سکون الرأ المملو
فجها تانکی و طراوت البدر نفع البان الموحده عام الشرف ففتحین

در سزای اکرم جود و عطا الله عز زمان الهی کم الهی و فتح الهی جمیع
قصه اراده و وسع حاصل و زیادت بسوی جود عجب عام است
که در نشان ناقصی بکمال و حصولها و مال بوی میسر است و میگوید
که در فقدان را نواخته و فقدان را کامل و مکمل خستاید آنرا در صلی الله علیه
سلم میجو شکوفه است در تازگی و طراوت چون ماه دو هفته است
و انجلد و مانند دریا است جود و عطا و مثل زبان آرد علوی است
و طریقی حاصل است چنانکه شکوفه در سزاکت و لطافت و ماه تمام در رفت
و وقتها و منتهای کمالات و دریا در نفع عام زمانه در بند محنتی و قوافل حو
ضرات الشیخ و خواص و عوام است بحسب آن فرستاده الله علیه سلم و صواب
باین اوصاف بوده چنانچه انشراح مالک و رضایت میکند که نیافتیم هیچ شی
خیریری را نسرم و نازک تر از بدن مبارکی صلی الله علیه سلم
و نه سوال که شخص از وی چیزی بگیرد بلکه او عطا کرد بوی آنرا و در تشریف

اول متعلق به بیکدیگر من و آخرین نامتعلق عظیم از حد اند و این
تشبها که تفای و عام برای توضیح حضرت علی علیه السلام است
همچنانکه حق جل مجدده نور خود را بهشتی که فیضها مصباح تشبیه
و افضلیت تشبیه از مشبه و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه
قدین را با نور حلیل و اوصاف آن نظیر تم را با این تشبیه و تشبیه
که نام به من نازد و صفت شام گل که در جای خوش بچو غنچه
جاست به ظاهر است که آن نور از همان و منزه کون و مکان نور خود
جسم وجودی شکوفه و حدیقه عالم غیب بشود و بدر تمام سما
حسن جمال افق ظلمت محل و ضلال مصیبت از نحوشت احضار
ممنوع از انفس و انحق و دریا باید کنار معلو از در و حوافر
و بر یکی از انبیا و اولیای کبار بمنزله جدا و از انهار آیند و تمام است
عالی هم صلوات الله علیه و السلام برین معنی و معنی که در دنیا آنچه در استعداد

وہر ممکن از برت و حسن کم و ہر دور عالم مکان از خود و غیبت
و نہان است از ہر مہر و دور از خشت بختان کرد و غیبت
بآب شنی غامت نشاند کہ کسی از اہل ایمان و شمس و زین نہاند
اللہم احینا علی محبتہ و امتنا علی محبتہ
و احشہ نامع محبتہ کانتہ و هو فرجہ
جلالتہ فرج عسکر حین تلقاء و فرج
افرو کجاہ الجلالہ تمجدا و ہزری در بعض نسخ بجای فی جلالتہ من
واقع شد ای فرد کاین من جلالتہ فی عسکر العکبر بفتح العین سکون
اسین المہملتین شکر التثنی و یدین کما فی التاج الحشم بفتح الحاء المہملہ
و الثین المعجزہ سکاران و جا کران کو یا کہ از نور علی الشعلہ وسلم
و ما التبتہا است و ما عظمیت و تمجدا خود انجان منہا یدینکا مہملہ
بنی اور کہ در شکر عظیم و در شکر عظیم بسیار ناظم عارف

عاریت حسن خلق و نرم جوئی آنحضرت افتد باین منوره
که ازان تویم در محاسبات شاهی شده لهذا طریقی و قیاسی هم
میفرماید که آنسر و راجه و کمال مطلق محاسبات عدالت خدا و او
آنجان داشت که هر که او را در جاهای ویدی آنست که با او
عظیم التقدیر و پیاشار کرب یار و شایسته هم است عظمیت
و بها او و البسته عوارض و خدم نمود بچنان که دیگر ^{طین} شد
و ملک میشد شکری در مدینه و کشوری در مدینه بچنان
آنسین مالک رخ و آیه میکند که روزی مری بحضور آنسر صلی
علیه السلام آمد بخدمت معاینه عیش در تمام بدنش قیاد آنحضرت فرمود
که متسرین بادش نیستم برفی ام از قریش که گوشت خشک
بزیان کرده بخورد و نیز ممکن است که معنی این بیت چنین میگوید
و آنسر صلی الله علیه و سلم در ثبات قدم و وفور شجاعت و دلادری

در حالت نفوذ از جماعت بمجاهد مری بود که در وقت شب که در میان جماعت
و خدمت خود نشاء قدم در زود داد مری و مری که در میان جماعت
علی الله و خالد سيف الله و دیگر شجاع صیاح میفریادند که چون
اعدای ما غلبه میکرد و حال ما از سختی کارزار تنگ میشد بانه بازور میکردیم
و در پی معارک انحضرت را پیش قدم بجوای اعدا میدیدیم بلکه از ما شجاع
ترین مردم آنسوی بود که خود را در جنگاه ما آنسوی رشت و مری است
در محام که روزی آن الشید شجاعین در مقامی تنها بخواب بود و کافر
شمشیر بر حنجره در دست گرفته آمده اند که کوه ای محمد الحلال تر از د
من که را ندانم و فرمود الله بمحمد و سلمین کلمه شسته بر تمام انداز
مستو شد و پهلوی اختیار شمشیر از دستش بر زمین افتاد انحضرت
برشته فرمود که حال چه میکنی می مرض کرد که من از تو امید نیکویی
دارم اینجا شمشیر بر روی داد کائنات اللو علی الملکوت

الْمَلَكُوتُ فِي صَلَافٍ مِنْ مَعَادٍ فِي مَنْطِقٍ
مِنْهُ وَمِنْهُمْ الْمَوْلُودُ مَوْلَا الْمَلَكُوتِ مِنَ الْمَلِكِ
بِهَذَا شَدَنَ الْمَوْلُودُ بِكَ الدَّالِّ الْمَعْدُومِ بِمَا فِيهِ
أَقَامُوا بِمَعْنَى مَوْضِعِ أَمَامَتِهِ بَزَادَهُ فَقَالَ عَدْنَتِ الْعِلْدَانِ أَيْ
بِحَاكِمِي شَرْحِ الْأَرْبَعِ الْمَنْطِقِ بِطَرِيقِ الْمَعْدُومِ كَمَا يَأْتِي كَمَا بَانَ
الْمُبْتَدَأُ فِي مَعْنَى الْمَلِكِ كَمَا يَزِيدُ الْمَلِكُ بِمَا فِيهِ
مُسْتَوْدَعٌ فِي مَوْضِعِ الْمَوْلَا كَمَا يَكُنْ أَنْ يَزِيدُ
وَكُلٌّ فِي مَعْنَى الْمَلِكِ كَمَا يَزِيدُ الْمَلِكُ بِمَا فِيهِ
فِي الْمَعْدُومِ وَفِي الْمَعْدُومِ كَمَا يَزِيدُ الْمَلِكُ بِمَا فِيهِ
نَهْضَامٌ كَمَا يَزِيدُ الْمَلِكُ بِمَا فِيهِ
شَيْءٌ كَمَا يَزِيدُ الْمَلِكُ بِمَا فِيهِ
شَيْءٌ كَمَا يَزِيدُ الْمَلِكُ بِمَا فِيهِ

بکلام و دندان مبارک آن سید الانام با حق مناسبت دارد و الله
جه نسبت فزه را با قفاست چنانچه مروی است از ائمه علیهم السلام که
چون از سر ششم مفرمود در روشن بگوید در دیوارها از نور گشت
میشد از دندان شریف او و قفاست آنجا نیاید بر آن است که در
حیطه تحسیر که خدا تفسیری آنرا بمنزله انبیا سجد چنانچه گفته اند که یا فرید
حق سبحانی هیچ مادی افضح تر و شیرین زبان تر از آن حضرت نقل
که روی عرض عرض کرد که یا رسول الله بیرون مادی از ما و نه تعلیم
از کسی این بر فصاحت کلام که فصیحای عرب از ایشان مثال آن معترف
بعجز و قصور انداز که ادای فرمود که لغت اسمعیل عرم محمود و مشکاشی
شده بود پس تعلیم فرمود حق جل مجد من آن لغت و تا وین با حسن
کرد و نیز گفته اند که تلامذ میگردانند و الله علیه وسلم بکلام مبین ^{منفصل}
خطب و مواعظ که هر یک کوشش سامعین دور و نزدیک سید کوشش همان

جان کاه خدا خوانیت درج کمرشند سخن دانیت شمع و نور
در مع اینست و روی نبوش مع اینست غریب که فصاحت شرت
صیدم کن که ملاحت شرت الا طیب بعدل قسریا
دستم انعطاف طوبی لنتنی منک و ملکتم
الطیب الطاهر المهد و سکون الی المشاء النخانیة بی خوش
بیان الی المهد من العبد البربری کردن چیزی بجزی التریب بضم التا
المشاء الفوقانیة و سکون الی المهد خاک النعم فاسم آوردن جنسیر الی
بضم النط المبعوضه علم معنی استخوان در مراد از آن جمله که او دست علی علیه
سلم بجا از قبیل اخلاق کل با چشم اند که جلیبیا محفوظ است از تغییر و قسیر
جایزه اعلی و روایت ثقات از ابن سبین مالک نقل میکند که انبیا احیاء اند
در قبور و خاک را بر آن احیاء پا در دست تصرف از نیت و دست بیستی
وارد است که فرمود آن سرور صلی الله علیه و سلم درود بسیار فرستید که آنرا

من خواهم در دنیا صحابه عرض کردند که یا رسول الله چگونه عرض کرد
در دریا بر تو جانمیکه تو در قبر بوسید کرد و فرمود حق سبحانه و تعالی
بر زمین که احب اینها را بوسید زنی و علامه سبکی در شفاء الاستقامه
میفرماید که موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابعده طریبان فیت موت و احضاری
امانت اجماع فرموده و جریانید در قبر بوسید نکرد و صاحب تلخیص گفت که یا
از آن سرور مانده هم بر ملک ابقاتی است چنانچه در حالت حیات بوده و انتقال
نمیکند بپورته چنانکه دیگر اموات را می باشد و این از ضایع است صلی الله
علیه وسلم طوبی بضم التاء المهملة خوش و خوبی المنتشق یکم الشین المعجمه
الانتشاش من الملتئم یکم الشاء المنتش من الانتشام بودا و ان
نیست بوی خوش که بر بری کند بان خاک پاک که فرام آورده است
برابر آن و در خوشی و خوبی که بوییده است آن خاک اطهر و
بوده است بر آن خاک که شرف طلب است از جسد نبوی

و بنظر آن همیشه در عالم برزخ بافته انجمنان و جوامع
و باج است که میوه طبع دنیا و آخرت آن غیر از حق و حقیقت
ستخصه آنرا بگوید و برینا زین فاکس باکس علامه بدرالدین
زکریا شمس این بیت فرموده که خاکست مباد که آنرا از فضل
انواع طبیعت باعتبار حقیقت جامع لازم نیست که فواید
آنرا ادراک نماید از آنکه ادراک آن منوط است بحد و شرایط و ارتفاع
موانع و آن بجز اولیاد دیگر امتیاز نیست و عدم ادراک عوام که موانع
از بوی حبیب است لالت بر عدم وجود طیب نمی گذارند بی
که مکرر بوی مشک ممانع نمیرسد و وجودیکه بوی آن بجا خود قائم
و موضع مرقد اقدس سایر اجزای زمین حتی الکعبه باجماع علمای دین
دارد و در احادیث صحیح از طرق متعدد آمده که خلقت هر متفرقی از
خود روی مدفون کرد پس خلق نفس که آن کائنات علیه آله فضل

التحفة والصلوة الزثراب مدینه طیبہ است بالجہد مدستنا موضع قبر
شرف اختلاف است و تفضل مکہ مدینه مذہب اکثر صحابہ و تابعین
تفضل مدینه منورہ است بکہ معظمہ بعد استنا خانہ کعبہ ای مد
مدینه حرم جو جان دین تو کفر تہ فافاقا فصحان در لفظ مدینه
بنکر از اعجازت مہ شوق شد و کفر تہ دین ایمان و درین است
اشاہ است بر غیبت زیارت مرقد مقدس سرور صلی اللہ علیہ وسلم آن
باجماع علمای دین قولاً و فعلاً از افضل سن و اول دستجات است
و بعضی از علمای مالکیہ بوجوب آن رفته اند و شیخ دہلوی رحمہ در جذب
دوازده حدیث صحاح و در باب شرف زیارت نقل کرده کہ ہر یکی
دلالت دارد بر وجوب شفاعت آن سرور در حق را بر بودن وی روز
قیامت سایہ حمایت وی صلی اللہ علیہ وسلم و نیز قبولیت حج و عمرہ
حصول زیارت و وعید دیدن است و حق سیکہ بعد حج برای زیارت

زیارت حضرت نرود و ابن عباس کبریا و آیه ای از دعا و دعوی
آرد که بعد وفات آن شهیدم جلال فرما که ما را عزیز و مایل افتاد است
شام اختیار کرده شب آن سرور را بخوابد و بگوید که سطر ما بدای ما را
اینچه عفاست که برای زیارت آن نبی است و شماست از آنجا روانه
شده بحیثی طیبه سید شرفیاء است و قد مبارک حاصل کرد و
تر بسته روی نیاز آنجا کالید و در صبح الفلام بروایت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه منقول است که بعد از آن خواب است روز یکشنبه
آمده خود را بقبور مبارک انداخت و خاک پاک آن را بر سر خفته گفت
ای رسول الله آنچه از خدا شنید ما از تو شنیدیم و از خدا
بر تو فرو آمده این آیه است وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا حَرِيمًا

و من بر خود بسیار ظلم کرده ام و نزد تو آمده ام که برای من استغفار
کنی از مرد شریف او را زاده قد غفر له ك الله و آورده اند که
روان بن علم مردی از صفیادیده که روی خود را بر قبر مبارک نبوی
نهاده است او کردن آنمذکر شده گفت که میلانی اینچه فعل است
آنمذکر گفت من روی خود بر خاک ننهادم این تیرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم دشمنیده ام از آنحضرت که فرموده بگریه
بدون و قنبد و نوبت حکومت غایب شد تحقیق این است که سر فرود
تقبیل آن مکروه است باید که بحال ادب و خضوع و خشوع و در ستاره
صلوة و سلام فریاد کنی امام ابوحنیفه بر روایت ابن عمر فرمودند
خود تقاضا میکند که از جانب قبل آمده پشت بقبده کرده بگوید السلام
علیک یا اعیان النبی و رحمة الله و بركاته لکن حین وقوف بموضع
سینف تقوی و عا و کثرت تضرع و التماس بخت سکون و وقار

ووقار و شوق و محبت و ادب و انکس که از معنی ندارد اما آن
مولده عن طیب عنصه یا طیب مبتدئ
مبتدئ و مختتم الا بانه اشکارا که در این المولد
زمان ولادت العنبر بضم العین المهد و سكون النون و فاعلا
المهد یعنی اصل کافی الصیغ المبتدئ و فتح الدال المهد زمان قدوم
بدار و نبایه تقدیر ظرف و معنی بدایت و صورتیکه مصدق می باشد
و همچنین بختهم بفتح الدال و المقتضا الفوقانیة زمان صلت بدار
بر تقدیر اول و بمعنی نهایت بر تقدیر ثانی و مراد از زمان بدایت
و نهایت مجموع زمان است که کافی شرح المحدثی است
و زمان ولادت الزور را مور عجیب را بسبب لطافت و طهارت اصل
و ای خوش از ما بدایت او که وقت ولادت است و خوش
نهایت او که وقت صلت است اما ساز زمان ولادت با سعاد

آن سید الانام علیه علی له افضل الصلوة والسلام که بر او اتی
روز دوشنبه و از دهم ربیع الاول وقت طلوع آفتاب بعد از
از واقعه فیل و بعد مبوط آدم عمارت بهشت چهار هزار و چهار صد
شصت و سه سال است آنکارا که حاشا عجیبه و امور غیریه اسب
طهار اصل شریف و نظافت فراتر شریف او که از اصلا ظاهر
و ارحام طیبه عالم شهادت جلوه ظهور فرموده ای زمان قدوم الزور بار
دنیا تا زمان حلت او بار آخرت خوشی و خوری باد تا که توفی افضل و اظهر
جمع آنکه که حق جل مجد در سورة العنقرسم بوجود تو خورده و در کنار تو
همچو مولودی که منقر عالم و آدم است سپرده است از فروغ است روشن
و دنیا مرد و جابر تو یاد اخلاص صلوٰه یا بدر الدجی مادرستی نژاده
فرزندی که در دیده عالم ندیده همچو تو حسن کی ملک کردی منیر
غلام سجود نور تو در وی و دعیت که نمودی ای پادشاهی نبرد بحاکم

تا منزل حق بقدر کبر نمودی و اوست پادشاه اندرین ده مغنیه را برجا
لطف و کبریا که کائنات و زمین و فضا و شاداب و تر و خشک
در شفا و برآیه این عباس رضی الله عنه می آید که نور انوار و فضل او خلقت
اودم غم تا دوزخ را سال و بیست و پنج سال بود و هر یک که بیست و پنج سال
بیشتر نیکه حق سبحان ادم را مخلوق فرمود انداختند نور اود را
و بیست و پنج سال از این در اعدا و بطاهر و در حمام طاهره ای که پیدا شد
آنحضرت از بومین خود و روایت است از آمنه مادرش که وقت تولد
مبارک آنسرور فوی پیدا آمد که از زمین تا آسمان منور گردید و نظر آنکه
مرا از آن نور قصه و شام و بوی خوش ظاهر شد که شام عالم است
که دید و ندانند که در شخصی از او پیه خانه که ای آمنه ظاهر این مولود را
تا سه روز که مشغول است سلام ملائکه و در من اشری از ولادت
را میبایافته شد و میگویند که آنحضرت مخنون و نافه سید و مقدر

از ایشان شسته نموده شد و ایشان را که رضایه میزدند که شستیم میزدیم
خوشایوبی بدن مبارک علی علیه السلام و از جابر بن محمد و رضی
مرویت که روزی از دست خبر از من فرود آورد پس یافتیم بوی که
دوکان میچ عطاری نداشت و هر یک که دست از آن حضرت عین
مناجیه پیدا یافت و دست خود خوش بوی که تمام روز با وجود
شوئیرت و چون بر سر طفل دست می نهاد آن طفل از آن بوی خوش
در جماعت اطفال شتایت و آن سرور در هر امیدی میکند از آن راه
بوی خوش تا چند روز می شمیدند و آن سرور گفته که روزی آن حضرت
در خانه ام خوابیده چون بدن مبارک از شدت گرمی عرق آلود
آن عرق در شیشه جمع کردم آن سرور بداشت از من پرسید که این را چه
کنی عرض کردم که یا رسول الله ما قطره از آن در خوشبوخته استمال
میکنیم و بنوعی میزدیم و این طبعی است که هیچ طیب دنیا با آن نمیرسد

نیز در جامه آغنا میسخت و آنست که بر روی سوار
میشد و آنی بول و سبزه نمیکرد و همچو شیر فضله از او بر میرو
رغین ندیده زمین پیشگفت و آن را فرو می برد و از آن مکان
نوی می کشید که در علمای بطحا بول و خون آن حضرت است دلال کرده اند
باینکه آنکس که سوار و زاده خون بر است و من مبارک و علی بن
زید و خون مجامعت و ام بین بول از او سر خوشیدند و از آنجا
منی با آنها لاحق نشد و روایت است از امام سیدیه که بعد از آن حضرت
دست خود بر جای کرد نهادم آنجان بوی خوشش در دست ساری
شد که نامنی سرفوت و امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید که بعد از آن
از سر علی الله علیه السلام را غسل دادم پس نیافتم چیزی را بر بدن
که حاجت شربت شود و دارد و فایح شد از آن بوی خوشش که گاهی
بوم بوم نفسش فی الفرس انهم قد

انذاراً بحلول البعس والنقم التفرس من باطن
بغير ابطاء وانا التفرس بضم الفاء وسكون الراء الموحدة بحسب
ملك فاس النذر تترسب الحلول فود آمدن ورسيد زمان موعود البعس
بضم الباء الموحدة وسكون الواو تحت النقم كسر النون وفتحها وفتح الفاء
جمع نعمت بمعنى عقوبت زمان و لايت سرور دمانی است که بفرات
در یافت در آن زمان محو کس با نرس تحقق این استرغیم شد
بد آمدن زمان نختی و عقوبت بر این استرغیم معاینه حواء
متوانیه بیا بعضی از آن می آید و مشاهد تغییر اوضاع فکری و اخبار کامیاب
و نجان معلوم میگردند که این زمان زمان ولادت سروری است که دولت
ایش از هر سر هم زنده و دین باطل آنهار را محو و نابود نماید و سر رسید
از نزول عقوبات علیه و مسأله و امید بر این است و بات ایوان
کسی و هو مصلح کسمل اصحاب السی

لَيْسَ غَيْرُ مَلِكِهِمُ وَالْقَائِمُ خَامِدٌ أَتَقَاتُ
مِنْ لِسَانِهِ عَلَيْهِ وَالْقَائِمُ خَامِدٌ أَلَا تَقَاتُ
مِنْ سَدَمٍ وَتَسَاوٍ سَاوَةٌ أَنْ غَاظَتْ
حَبْرَتَهَا وَرَدَّ وَارِدُهَا بِالْقَيْطِ حِينَ ظَهَرَ
بَابُ الْأَفْعَالِ الْفَاعِلُ مَعْنَى سَارِهَا وَأَنْ مَبْرُورُهُ تَوَكَّلَ
بِزَكَاةٍ فِي الْمُنْتَحَبِ سَرِي كَمَا كَانَ مَعْمُورٌ وَلَقَدْ طَوَّلَ فَا
مَنْ قَبْرُهُ وَفَاتَانِ كَمْ تَقْبَلُ رُومٌ وَتُرْكُوتُ وَمَرَادُ أَرْكَسِي
أَوَّلُ نَوَازِيرِ عَادِلٍ بِنِ قَبَادِيسٍ كَلِّهِ دَرْدَانِ وَارِ الْمَلِكِ خُذْ
تَوَكَّلْ بِزَكَاةٍ كَرْدَةٍ وَأَنْكَلِ مَشْهُورِ سَبْ كَلِّهِ رَافَتِهَا رَمُودَ بُولَادِ
خُذْ دُرْ زَمَانِ عَدَالَتِ زَنْدِ دَوِي يَنْجِدِي بِطَلِ سَبْ أَصْلِي نَدَارِ
لَمَّا فِي جَمْعِ الْحَارِ نَقْلًا عَنْ سَبْ طَوِّهِ وَغَيْرِهِ مِنْ خَطِّ الْحَدِيثِ وَمَرَادُ أَرْكَسِي
أَلَا يَزِيدُ جَبْرُ وَخُذْ طَوِّكَ فَارِ سَبْ كَلِّهِ دَرْدَانِ وَارِ الْمَلِكِ خُذْ

در جنگ نهادند از شدت کربلا که بخت همه واقعا و آنجا اسیر شدند
احمد دست طاعتی در سال سی و نهم از هجرت گشته شد و در شهر کاشان
تفرقه افتاد المنصور بکسر الالمه من الانصار شکسته شد و اسیر
بفتح الهمزة سکون الهمزة تفرق شد و الهمزة بکسر الهمزة من الهمزة
آمدن الحمود و شد و الهمزة جمع نفس ففتحین بمعنی هم و محمود و
است از دم سر که انجام داد از آن فرود مردن از بازه آتش است لاسف
بفتحین اندوه کین شد و الهمزة از آن نهر فرائد تفرق که در مشهور
بجوی کسری که نوشین بالای آن پلی بسته بر آن عمارت بنا کرده
بود و دحوالی آن آتش کرده و کشته بودند در شب سیل و آن العباد
آتش طغیانی کرده عمارت را منهدم خشتا و وادی و شما که ما بین
و عراق است افتاد و موقع خود را گذاشت اسامی سکون شد
و خطا کردن العین بمعنی چشم و چشمه چشم ففتحین اندوه و شما

و بشما مملانی الصالح سائلین بود و بخت و شقت انداختن و
نام کبریه در ولایت عراقین بدان و قوم غاضب من الغضب
و در رفتن آنست این بحقیقه بفهم الباء الموحده و فتح الحاء الممد
در یایچه بود و در شهر و کاه که محوس غرض بدان خود را همین ولایت
در آن بر سبیل تبرکات من میدادند و هر سال آن شهر آنقدر طغیان
میکرد که تا آنست که آن غرق نمیکردند از سبیل باز نمی ماند و این
ولادت از و صلوات الله علیه و سلم آن بابا علیه خشک و دید و بغم الباء
و تشدید الدال المهملتین من المرو باز کرد و امیدن الوار و آینه الغنط
بفتح الغین المعجمه شمسنا کشیدن ظلمی بفتح الظا المعجمه کسب المصنفه
ماضی من الظما تشنه شدن سر و کردید در آن زمان سعادتنان
خوشنویس و این متفرق الاجزاء در حالتیکه شکنجه است متفرق
جماعت شکیریان یزد و جبر که کاصحی فراهم شوند و اینتش عبادت بحج و مسو

میرفتند بنامه ای آن از شدت اندوهی که بر بطلان منجم
داشت و جوی که غافل شوند به چشم از نگاه داشت عمار
از دست خیر و اندوه بیاکنانند به چشم آن از جریان در موضع
خود پیشانی که بر نفع بخشید اهل ضلالت دارد و عملین که عامل
فد رفتن آن بریا جان بر زمین و باز کرد اندیشه آن عیده آن بطلان
بخش اندوه از بیانی هنگامیکه نشسته در زمان ولادت آن بشید
آن آوان لغا انوار دایه بطلان بطور ضلالت است در الاماره
محسوس متزلزل شد شوکر دید و چهارده کنکره از آن بر زمین رسیدند
آن از هم جدا شدند همچنانکه کبر و جرکه آخر طوک محسوس بود و تفرق
نهاد و او بارزل ترین و جوه در مر و از دست سیاه گشته افتاد و تمام
مملکت فارس در حوزه اسلام درآمد و دین محسوسیت باطل گردید و بعضی
گفته اند که افتادن چهارده کنکره از آن اشاره است بآنچه واقع شده

شد از سلطنت چهارده تن از ایشان بر حکومت توفیق گردید
در چهار سال و بقیه را بر حکومت امیر المومنین عثمان بن کنانی الهوالب
و آنشکه فارس را از هزار سال که بم کوه کرده و بدو جوی که بنام
عمار کانیشهرست و نابود گشت و آنش طغیانی کرده در وادی سماو
افتاد و از جریاد موضع خود باز نماند تا انتقام اهل ضلال از وی
گردد و در ریاضه شهر و آنکه از هزار سال پیش در طغیانی بود خشک و بی
آب گردید و اهل آن شهر معاویه این حال غمگین شدند و آیندگان
آن برای طلب از غایت تشنگی خشک و اندوه ناکبار گشتند و
بمشاهده این حوادث متوالیه مضطرب و خائف شده از جهنم و کائنات
استگشت حال نمود با اتفاق گفتند که ظاهر از تشنگی و افق فلکی
چنان معلوم شود که بعد چند سال اعراض فرمایند و دولت
سایان را بر هم زنند و مجوس را محو و مثله می گردانند بآنگاه

مَا الْمَاءُ مِنْ بَلَاءٍ حَزَنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ مُضْمَرٍ
ابطلن بفتحه تری الحزن بضم الحاء الملهه وسكون الواو المعجزة انه بضم
بفتحين کبری نفس کو یا حاصل شد نفس را بجهت است از نری
دری بسبب اندوهی که داشت بر بطلان پشش خود و حاصل کردید آب بجهت نصف
آتش از نری خشکی حین لاوت آن بشید صلی الله علیه وسلم
آتش پشش بخوسینا و آید یا بساوه انقلابی پیدا کردند و بی رنگ
و بی کفایت نادانیت برقرار انقلاب حال اهل ضلال ای بار الهی
ندامت دیده و میزوی آفتاب شو که ترا بر نماز و الجس تخفف
وَالْأَنوَارُ سَاطِعَةٌ وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْقِدٍ مِنْ
كَلِمِ الْجَنِّ الْهَيْمُ شَدِيدُ النُّوَانِ طَلَمَ غَايَتِ اِذْ طَوِيفُ عَالَمِ
الحقیقه که قدرت تشکل و تبدل با اشکال مختلفه دارند و بسبب لطافت
باز آن مرئی نمیشوند و در اکل و شرب و تنوع و تکلیف با احکام غیر

شیرین شدن بی نام اندم روی است از این عباس رضی که نام ابو الجار طار
قوس بود و جو او لاد و انعام او بر روی زمین بسیار شده حق سبحا
شیرینی بوی از زانی فرمود و میرا فتنان عظامی و اطاطا قوس شغول
بودند تا اینکه او مرد و ایش را راه نمرود عصیان بودند حضرت العزت
بعد از انکه ام محبت الکفری با عقوبات بود که گرفتار شد بعضی که از این
نوعیت انحراف نموده بودند امان داد و از این شخص که علیا
نام داشت پسران حاکم خست شیرینی جدید عطا فرمود چون مدتی
پس گذشت و حدیث کس سفر آخرت کرد بطریق باورانی پیش گرفتند
حاکم ایزد متعال با خدای شان نافذ گشت و از نسل بقیان عطا فرمود
استقامت بجاده شیعیت از قهر الحی امان یافتند شخصی هم موم بملیقا
حاکم این گشته تعلیم احکام الهی پرداخت و بعد و باز از طریق
مخبر شد بسخط چهار مستقیم گرفتار کردند و از صلیحی آن قبلی

باقی ماند خلق کثیر پیدا شده و مونس و برادران حاکم کردند و
اکثری را بر راه راست آورد بعد از آن بیشتر بنی هان و غلزان بخت
آغاز کردند و از احکام اعلیٰ عصیان ورزیدند و با جرم حکمت قادر مختار
تجدیدی کرده طایفه را از طایفه که بر ایشان نام زد کرد محاربه بقیه
السیف و جزایه و خراج متفرق گشتند و بعضی را که بسن تمسیر پیدا
بودند اسیر خند از آنجا ببردند که با طایفه با سماء و ج کرده میان
شان نشود و نمایانست تا بمرتب معلوم المملوک و قیامت گشت چون
برین گذشت بنی هان بچگونگی مان کثرتی و شوکتی پیدا کرده از جزایر
برین آمده ربع کون را تصرف آوردند و باین حکومتشان نام زد
گردیده با جمیع از طایفه که بر زمین آمد و بعضی را بر راه راست آورده اکثری را
بقدر سیاه و خود را در امر حکومت مستعمل یافته و ای سلطنت افتخار
و دعوی آنرا با غیری آغاز کرده حاکم شده که اکثری بنی و دیگر امر

خطیر سلطنت روی زمین فویض فرماید خود در مقام ابواب انکار
ایده انشای این حال **وَالْحَيُّ جَالِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةُ**
مُحَمَّدٍ بجان رسیده و امر خلافت با مردم و هم موقوف گردید به سبب
ستکبار و از سجود نپذیرفتن ملعون ابدی گشت و تحقیق غیة النفا
افوقانیة الاول و الثانیة من المتغافل است کبر و بشتادادن
السطوع طاهر و بلند شدن و در حقیقت الحق امر واقع و مراد از
سطوع انوار و اختلال حال مجوس از کلمه بشارت انبیا و اخبار عهود
چنان بشارت میدهند و انوار ظاهر اند و حقیقت نبوت ظهوری است
از حالات و مقالات **وَأَن زَمَانُ كَرَامَتِ شَيْخَانِ**
أَرْجَبَانِ قُسْبِ وَجْهِ جَبَلِ همچون ایات مدح منضمین بعثت انوار بر سر
انام و بطلان عبادت اصنام با و از بلند نشا میدهند و از ملک
تأمل کبریت با انوار قدس منور بود و حقیقت نبوت از سطوع انوار و

حال عده مار و دایج جنیان و مقالات یهود ظاهر شد چنانچه
عثمان بن العاص را و خود روایت میکند که گفت عین ولادت آن زرافه
و سه روزی گشت ستارگان بر زمین نرفت یک شد تا اینکه گمان کردم
که بر افتنده و من بر ثبات میگویم که عین ولایت آن پسر
مغیبت یا منت ساله بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر برآم
استاندا میکند که ای گروه بنی اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت
از قریش که موسی عم بآن خبر داده و در فتح الباری از حدیث عائشه
می آید که زمان ولادت سرور مردی از یهود در مجاز قریش آمده گفت
که در شب از غریزه و ضاع ستارگان چنان در یافتیم که طفلی میباشما تولد یافت
و او بنی این است خواهد بود و در میان دوش نوای مهربانوت است شیر
نزد آینه آمدند و یهودی را همراه بردند او مجریه نظرش بر سرش
مبارک و مهربانوت افتاد و فریاد برآورد که عیفا منصب نبوت از بنی

از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی هم بر او
خبر داده عمو او و منافع اعلان البشایر لم یسمع
و بارقه الانذار لم یسمع من بعد ما اخبر
الاقوام كما صنعهم بان ویسمع المعوج لم
یقم و بعد ما عاينوا في الاقمت من شعب
منقضة وفق ما في الاكثف من مصنف مجموع
العين المهدد و ضم الميم من المعنى ما ينشأ و مجموع الصالح المهدد
و ضم الميم المشددة من الميم كمرشد الاعلام كذا كرون البشایر
جمع مشارب بمعنى مفروقه لم یسمع بضم اليا المشاة التماسه و فتح الميم
من السمعين البارقة شممت و برق كما في العاموس الانذار المشقة
نزدك و قرى فتحها لم تشم بضم الراء المشاة التماسه و فتح الميم
المعجم من بکرین الاخبار كائين الاقوام مع قوم بمعنى كرون

الخاص يسمى كاهن كندروان الانبياء بتعليم جنبا و دعوى علم
غيبايت دين كيش المعجوز ضم الميم سكون العين الملهمة و فتح الواو و الميم شدة
من الاعوجاج كج شدة لم يفتح الياء المتناهية تحتانية و ضم القاف من الغما
يرى ما ندن و ثبات زيدن عاينون المعاينة و يدن الالفون بضم الميم
و سكون الفال كارهة اسما الشبه بضم الشين المعجمة و الهاج جمع هاء
حقايق و شعلة المنقضة بضم الميم سكون النون و فتح القاف
و الصاد المعجمة المشددة من النقصاض و فواقدان الضم بفتح الصاد
اهمة و النون بت كور و كرشند كاوان ازانك اشكارا كرد
اخبارت افزا بها مسموع و قرب تخوفايتان مري كرويه
ثوري و كرى بعدا كاهن كندروان بضم الميم سكون النون و فتح القاف
كج و باطل است بر كز ثباتي نما ند و بعد شامده شعلة و التشت
باطل است سما كج جنبا و فروى افتادند مطابق نكوفنا و افتادند

بمان بر روی زمین تا کماثر این قریش و مجوس و کفار و منافقان
که بجهت این تفاوت و عجز و بزدلی با وجود استماع کلام ایشان
و اخبار کتب الهیه و اعلام کلمهان هر قوم بطلان عبادت او ثبات
ببرگشتن آتش و نسج سید و ایمان و با وجود مشاهده بارقه اندازد
ایوان و خود ندارد افتاد و این شمشیر را بر سر منیان نشاند که بگری
اخبار سماوی و ارضی عالم علوی بسوی آسمان صعود میکنند و معاينه
نکون شده افتادن بمان حقیقت نبوت است و صلی الله علیه و سلم
باور کردند و هیچ وجه بسوی انوار هدایت راه نبرده و دیده و دانسته
نور و گشتند و از عذاب الهی ترسیدند و بخدا اخبار کلمهان
کی نیست که غیب با کمالی میگوید که بمعاینه کثرت شهاب و برق
و تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کاهنی که در
کاهنت نظیری نداشت آمده این حال را که مردم و از انجام کار برسد

او سویی دریده آهی کشیده اظهار کرد که ای ایمن بن تو خبر صفت
میدهم قسم بکعبه ممنوع شد خبر سما و از جنیان اندانکه ملائکه اخبار انجمن
ناری میرند و سوا سما صود کردن نمیدهند و اینهمه تمام صراحت
بجهت تود و وری است از منی است که قتل کند ظالما را و نصرت مظلوما
و ظالمین حق را و مانع شود از پرستش بتان و سایر بدعها و از سواد
بن قار منقول است که گفت که مرا آشنای بود از جنیان که اخبار آیند
همین میرفت آنرا مردم طاهر ختم و بدین تقریر بسیار فتوح
میرسیدی آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار سما و اغلب آسمان
می بارند زود بر خیز و طلب کن راه هدایت که مغوی از قید لوی بن
غالب مبعوث شده و مردمان بسوی خدا میخواهند و از بت پرستی
و ضلالت باز میدار و چون ۲۰ روز نتوانی چنین اتفاق افتاد و درین
حسام پادشاه بعد چندی بکه بحضور سرور صلی الله علیه و آله رسید

رسید ایمان آوردم و نیز روایت است از مادران طاعتی که گفت
من نزد جنتی بودم که آنرا ناله می گفتند تاگاه از ناله ای آمد که
ای مادران بشتابید سوی خود و ترک عبادت بنان و آله از
سنگ نهان شده اند بمحوش شد پندیری از ایشان که مردمان را
بحدیث میرساند و از افعال شیوه باز میدارد و نیز مروی است از امام
همام علی بن العابدین علیه السلام که فرمود
در دیدن زنی گاه من بود و با یکی از بنیان عشق داشت و با وی هم
بسته شد چند روز آن من نمانده روزی بصورت جانوری
پیرنده آمده بود و او را نشست آن زن او را شناخته گفت
که ترا چه پیش آمد که از منی نمانده او گفت که حالا توقع آمدن
دارد در که مغیری بمحوش شده که بر ما حرام سازد و روایت کرده اند
از عبا بن نافع که گفت من نزد جنتی بودم و همه بنماز ناگاه از

شکسته فرج باد برخواست که ای بنو سیدم ضمار ملاک شد و نظیر یافتند
ایمان تجدید یک بغری است از قریش که بعد از مریم و ابراهیم نبوت
شد و از عبادت بتان منع میفرماید پس ضمار را از خسته بنزاشت
صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مشرف بایمان
شدم و نیز این مسا که نقل میکند که مردی از بنی حنت گفت که عرب
حلال و حرام نمیدانستند و پیرش بتان میکردند اگر حیوانات با هم منازعه
میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شد آنچه از شکم آن مسموع
بیرون آمد و آن عمل نمیداد و روزی ما را با هم در مناقت افتاد و دستور
به تخانه رسید و پیچیده منتظر حکم غیبی شسته بودیم ناگاه از شکم
بنتی همان تراوان آمد که ای مردمان اینجایی عقلی و ناطقانی است
و قضیه پیش بتان می آید اینک بغری از بنی غنیمت معوض شده
که در جمعه مخلوقات عادل ترین حاکمان است و ظالم نمیکند و را سلام

اسلام را وسیع می کند از بهر عیال شنیدن این آقا ندانید که چنانچه
این قصه نقل بر محل سینه و همچنین قصه پیش شما را ندانید که چنانچه
از این در کتابی جمع کرده و در شرح و تفسیر آن حضرت صلی الله علیه
و آله تحت این عنوان منکوش شد و بتان روی زمین منکوش شدند
چنانچه نقل است از عبدالمطلب که گفت در شب ولادت نمود و در دم
در وقت سجود دیدم که کعبه پدید آمد بمقام ابراهیم و بسجده رفت
و از تکیه آمد و بتان که پیرامون خانه کعبه بودند منکوش شدند
و بتان که آنرا منکوش می گفتند بر رو افتاد و از شکم پدید آمد
زائده آمدند محمد را و فرود آمد بر روی سجده رحمت و جماعتی از قریش
بنی بودند که بر سر هر سال نزد آن بت می آمدند و عید ختنه شبی از
شبهه دیدند که آن بت از مقام خود جدا شد بر رو افتاد و آنرا گرفته
بر جانش نهادند باز منکوش و از شکم پدید آمد و متولد شد

معمول از زمان و بود از تشنه از مغرب تا بشرق منور گردید و بتان
عالم نگوشت شدند و ملوک و سیاهان و مویشینند حتی
غدا عن طیر الوحی منهنهم من الشیاطین
یعقوب از منهنهم غذا بمنی جمع و از طریق و می آید
اراده کرده که راه نزول احکام الهیه است و می شنید و آن
مجاور بوده اول خواص و دوم اعیان و در خواص معلوم
بهمان بلا زیادت نقصان بنظر میرسد و دوم کلام الهی بواسطه ملک
بنویست ملک محام القای حکم و در آن حضرت صلی الله علیه و سلم وقت
اجتهاد احکام بنایا کبریه است حکم بین الناس بما
أمرک الله أن ضربت منهنم کسرا و الطعنه من الانضمام
و نمنن یعقوب من القوا فتن کی عقبه و بکری الاثر کبریه و
المثلثه اری و ما من یقال قفوت یا شره ای فصب عقبه

شعله‌ای شش فرو آورده بودند تا غایتیکه با نوری گشت از آسمان
عمر برنده از جنیان همانکند می‌رفتند و یکی دیگر زنده می‌شدند
رحم ملائکه متعینین حرارت و تابان شمع نوری صادر و انتظام حاکم جنیان
مستقر است و یافت که از غایت حرارت و کثرت و غایت احتیاط
و ترسای عقیقه و یکری می‌گردد و راه اندوختن کمره و بی اختیار
هر یکی بالای دیگری ای افتاد و چنانچه از این عباد مملو است که نشانی
باراده دزدی احکام الهی و جاسوس اسرار عالم علوی است و استماع
میکردند تا آن احکام اسرار را که بمردم رنشد و اعمال ایشان را فاش
خود را نزد ایشان عالم الغیب بشریک تدبیر الهی نماید و از آن
ند و روز بایع برای خود شناسا پس متولد عیسی ملائکه متعینین
ششم حقه اسما را از اجنه خود محفوظ کرده رحم شیاطین شعله
ایشان مینمودند و چون سر عالم صلی الله علیه و سلم متولد گردید تمام

آنجا را می رسد نمودند و از هر طرف شده اند و بار بر آن باران شد که نص
است و از آن طرف که به آن گفته اند و داشتند میزدند و از جو سماء
یکدیگر انداخته اند و بعضی آن شد و قتل میکند و بعضی ای میزدند و بعضی را
میراث میمانی مواهب و غیره و آنکه از ظاهر آیه گیرند و لَقَدْ زَيَّنَّا
السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا حُجُومًا
لِّلشَّيَاطِينِ معلوم میشود که از کواکب هم شیاطین واقع میگردد
صورت بعضی غیر اینها نیستند از کواکب اگرچه کواکب
افروخته اند و نهال شیاطین ستر و اسمع میدوایند و از صعود باز میروند
كَانَ هُمْ هَرَبًا اِبْطَالًا اَبْهَرَةً اَوْ عَسَلًا
بِالْحَصَى مِنْ رَاحَتِهِ رَمَى نَبْدًا بِهٍ بَعْدَ
نَسِيحِ بَطْنِهَا نَبْدُ الْمَسِيحِ مِنْ احْسَا
مَلَقَهُ الْمَرْبُتَيْنِ كَيَحْتَنِ الْاِبْطَالُ بَغْمَ الْهَرَّةِ وَكُونَ الْمَجُودُ

المودع من الاثر ثم الحبس في كل طرف من شمس ودریا ودریا ودریا
طایس بود چون مردم را دیدند و در شمس از طرف و دریا و دریا و دریا
برایا نشوید که در شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
صدا از شک و خام و ساکنه در و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
نشتان و شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
تکلیف داد و این صورت بهر شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که بجای و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
انجام امور بود و در شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
بسیار مخفی کردند و تحقیق بیست و شش نفر از بنی کنانه که این صورت
عمودا بر سر ایشان شد و این حال غشی عظیم در دل پیدا شد و در شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
که در غرض آن ملک و در شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
از کنان که متصل آن خانه و در شمس و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا

رسیدند بدین باد تشنه بآن خانه رسید همه روز بیست و نهم و تا
خست مردم و فافله ترسیدند و بگریختند و بعد تحقیق معلوم شد که این
حرکت هم از اهل مکّه بوقوع آمده ابرهم در کمال غضب آمده با فوج بسیار
و دوازده بنحیر فیل که بی از آن محمود نام داشت قویتر و کلان تر فیلان
بود متوجه بدین خانه گشت چونکه در وادی محلی سرش کرده از مکّه
مغظمه است رسیدند اهل مکّه از ترس آن چهار رو بفارنهادند و مکّه ^{المطلب}
تنها در مکّه آمدند و بدین فوج و تضرع و فزای بختا بگریختند و گاه
مرغان نیز از آنجا دوریای شور و جوق جوق هجوم آورده بختا
شکر ابرهم متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان شکسته بگریختند
ماشک یکی در مقدار و در هر دو بنجه همراه داشت چون محاذ
آن شکر رسیدند آنجا ایستاده که گریختند مرغان در پی گریخته
و می آمدند و راه را می ساختند و خاصیت آن سنگ گریخته این بود

بود که بیک سر که در سینه خود کشتی برآورد و در دین خود پیش
آخر تمام شد و با فیدان و در سینه با مال غصبی که در دین
نجات یافته با سنجال تمام توجه بجای خود شد و در سینه
تا آنکه او بجهت سنجال سینه صورت و احوال تمام سینه سینه آگاهان
سینه بیک سر که در سینه او را سینه سینه او را سینه او را
عسکری سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
شکر کفایت و در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
حمله کرده سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
تفرقه در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
نماند سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
قدیمی سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

کافران انداخت پس بایستی نماند هیچ شکر که کند و چنانچه در روز
رواح منی او سنکیزه رسید آخر عمر خود و وقوع آن فوج اعدا شکست
فاحش خود و بعضی در بفرار نهاد و بعضی بقتل و اسیر آمدند و جماعتیکه
در شکر و وزن بودند چنان بقتل کردند چون آن روز سنکیزه با کجا
ما انداخت چنانکه از ما سنکیزه رسیدی در دلهای افتاد
ویتی بر ما سستی کرد و در روز جنگ بدیدیم حین التقای صفوف و کمری
منگاه جنگ انجا بسته از خاک و سنکیزه بر فوج افکند و هیچ
از آنها نمانده که در چشم ما فاده باشد کار واه البخاری لکن انداختن آن
بد و دست هیچ کردن آن سنکیزه با در کف جبارت درین مرد غوره
از روایتی ثبوت نرسید اگر چه در مقام دیگر منقول است از انس
بن مالک رضی که روزی تسبیح کرد و سنکیزه با در دست شریف
و بنا بجهت شنیدیم تسبیح آنها کافی الشفا و غیره و در شرح خلل

است که شاید آن در برابر دستهای مبارک از دست دیگران پذیرفته باشد
بایستی که دست از دست دیگران نگیرد و این خصایص اخلاقی و دیگر سبب
که دست مبارک سید نبی گفتی شایع بخندی خیر نصیب نقل از کتاب
گفت که آنجا که روز بدر سنگریزه بودادی از علی کرم الله وجهه و طلحه و زبیر علیه
در دست مبارک سید نبی گفت و در شرح محمود مطهر است که معنای
وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغَ بِمَحْمَدٍ نَبِيٍّ كَرِيمٍ
سیمای فیکر و کف آن سر بود بعیدیت الا استماع آنرا گوش
عارفی باید که جوهر نوبی عالم محمدی باشد شیخ ابوعثمان مغربی میگوید
که تمام ملکوبات با اختلافات تسبیح الهی میگویند لکن آنرا انجبر عالم
ربانی که گوشش شنیده است نمیشنود و شیخ البربرف در فتوحات
فرموده که ما شنیدیم از سنگی که بریان قال ذکر لا اله الا الله
و هر چه را از ذرات موجودات ربانی است که بدان تسبیح حق عاجز

میکنند ازین است که زبان جمعا و دست مبارک و در عالم علی
علیه السلام تسبیح میگفت المصی بنح الحما و الصا و الملهتمین بخندیده است
تف دست می بضم الراء المهملا و کسر المیم و سکون الیا المنة التخت
نصرة الشفرین الری انداختن التبیذ بنح النون و سکون الموحدة
و بالذال المعجمة انداختن التسبیح تنزیه از نقایص و عیوب و عیوب از تسبیح
یونس علی السلام است که چون او را حق سبحانه باری هدایت انزل
تا از بلاد موصل است بهوشت است او نامدست مدید آنهارا بدین
موسیقی دعوت کرد و فایده بر آن مرتب شد و همچنان که غرض صلا
اشاره نمودند و او را ازین طایف قاف و ندا غروی هم بتکلم آمد
در خوشن و دعا بحلول عذاب کرد و بعدش آمده آثار اجابت
قوم را از آن مطلع خشت از شهر با احوال و خیال خود بدر رفت حق
حال بجهه قدری از سهموم و وزخ بسوخت بنام توحید خشت الهی

